

ضمیمه شماره ۴۵

گیلوه‌وای جوان

بهمن ۱۳۷۶

۱۰۰ تومان

ISSN: 1023 - 8735

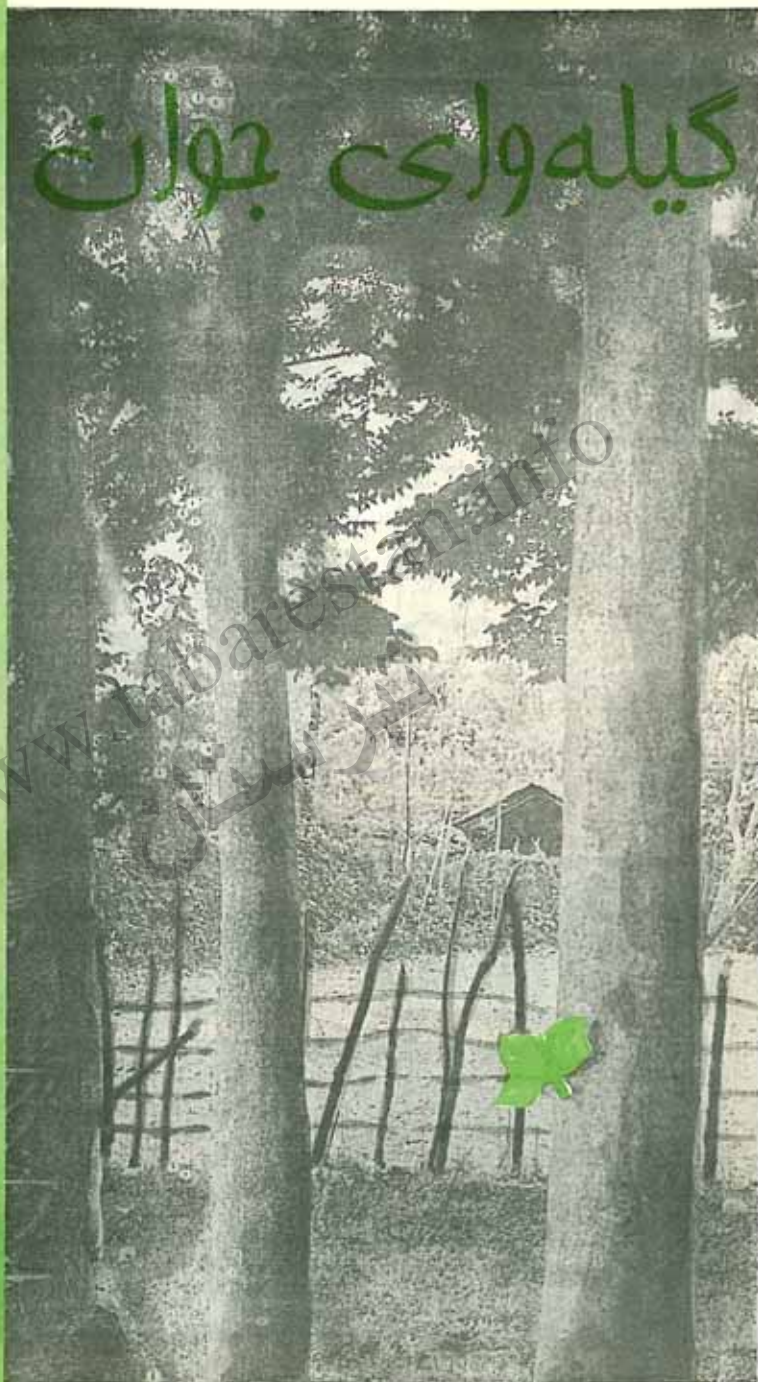
با آثاری از:

مهرداد الهالی فرد
علی انجم روز
مسمود بدرمطالی
مسمود پورجعفری
مریم پورشهرانی
علیرضا خاکپور
کیهان خانجانی
کوروش رنجبر
قاسم غلامی کفترودی
دکتر حمید لهرمائی
جمید زهت‌شعار

و شعرهای

علی بالای لنگرودی
مجتبی پورحسن
طاهر پورشعبان
بهرام پورمحمدعلی‌زاده
شادی پیروزی
سیدرضا بیگروستان
رضا چرامی
انشار رشوق
سکینه سلیمانی
بهمن صفایی
محمد طلوعی برازنده
شیدا مکان
معصومه نصیرپور

گیله‌وای جوان





ضمیمه شماره ۲۵

گیله‌وا

شماره استاندارد بین‌المللی ۰۷۲۳ - ۸۷۴۵
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پوراحمد جکتاجی

نشانی
(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۶۳۵
نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)
رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

گیله‌وا، ویژه جوان

با همکاری

رضا چرامی - علیرضا خاکپور
کوروش رحیمی - آرش فورام صفت
الشین بلالین - سرمد سزایی - فرزانه کریمی

مطراحی و گرافیک

علی پوراحمد جکتاجی (ماکان)

کاریکاتورهای پشت جلد

مرتضی حقیقت‌خواه - امیر سقرایی
کیوان وارثی - ماکان

حروفچینی کامپیوتری

شرکت فرهنگ راه‌های تازه، رشت ۲۷۱۳۹

لینوتراپی

مهردادان، رشت

چاپ

توکال، صومعه‌سرا، ۲۸۱۰

با گیله‌وای جوان

به نشانی زیر می‌توانید

رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۶۳۵

(گیله‌وا، ویژه جوان)

با هم می‌خوانیم:

دوباره این شماره	صفحه ۳
آخبار فرهنگی، هنری و	۴
مقالات	۶
نگاه جوان به دژم خرداد	۸
چون و مشکلات او	۲۰
پاران و بارورهای آن در گیلان	۲۱
نقش و جایگاه زبان گیلکی در جامعه امروزی گیلان	۲۴
تاثیر جوان گیلان در پستر ناآمنی	۱۰
گزارش	۱۰
وضعیت کویکان شافل در بازار رشت	۱۷
گفتگو	۲۶
آنسوی پنهان سوژه گنگو با مسعود پورجعفری عکاس هنرمند گیلانی	۵
پرودمشناسی	۹
چند نمونه بلاییدر از فرهنگ ازدواج در گیلان	۲۲
معرفی	۱۷
میرعماد موسوی: مینگی جوان گیلانی	۱۸
مهران اشراقی: کلکسیون جوان تمیز	۱۸
امیر زیباییکاری: آهنگساز و خواننده	۱۸
شعر گیلکی:	۱۸
شعر فارسی:	۱۸
داستان: دستمال آبی	۱۸

دوره‌های تجلید شده و کامل گیله‌وا با صحافی لوکس و زرکوب

سال اول	۲۲۰۰ تومان
سال دوم	۲۰۰۰ تومان
سال سوم	۱۸۰۰ تومان
سال چهارم	۱۶۰۰ تومان
سال پنجم	۱۴۰۰ تومان
پک دوره کامل پنجساله	۹۰۰۰ تومان

علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت
به نام گیله‌وا واریز و اصل قیش آن را به نشانی
(رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲ - ۲۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند.
مجددات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

گیله‌وای جوان

گیله‌وای جوان

گیله‌وای جوان

گیله‌وای جوان

«در باره این شماره»

ابتکار عمل دست خود آنان باشد، و چنین شد. پس آنچه اینک در دست‌ان خود دارید کنار جمع‌ن تری چند از صادق‌ترین جوانانی است که بنحوی در یکی دو سال اخیر با گیله‌وا نزدیک شده و با آن همکاری داشته‌اند و اینک مسؤلیتی تازه بر عهده گرفتند تا با همکاری دیگر جوانان مستعد گیلانی که در گوشه و کنار کشور پراکنده‌اند - بویژه دانشجویان، دانش‌آموزان و اهل قلم جوان - زمینه‌ساز کاری باشند که تجربه روزنامه‌نگاری نام دارد.

این ویژه‌نامه اگر چه همیشه شماره ۴۵ گیله‌وا است اما در حقیقت پیش شماره اول گیله‌وای جوان است که به راستی پدیدآورندگان آن هر چه در توان داشتند در ارائه بهتر آن بکار بستند. به امید روزی که گیله‌وای جوان به همت این جوانان مستعد و صمیمی و هر جوان معنی دیگر به طور مستقل رخ کند و ادامه یک ژورنالیسم سالم و ساده و جوان باشد. سالم از این نظر که مشق معرفت کنند، ساده از این جهت که با دست خالی و دلی سرشار از عشق بنیان نشریه‌ای را بگذارند که در سلامت فکر و اندیشه راهنمای جوان باشد و جوان از این نگاه که همیشه آهام مبتکر و سازنده و پویا بماند.

گیله‌وا

پنج سال و اندی است که از تاریخ انتشار گیله‌وا می‌گذرد و نشریه بارها مورد این دو پرسش متضاد قرار گرفته است:

۱ - گیله‌وا نشریه‌ای صرفاً فرهنگی و پژوهشی و مطالب آن مربوط به گذشته است. فکر نوی در آن دیده نمی‌شود. نویسندگان آن اغلب از اساتید و پژوهشگران قدیمی هستند... و خلاصه این که جوان به آن راه ندارد. این مورد بیشتر از سوی جوانان علاقمند عنوان می‌شد.

۲ - نشریه از چسب و درج مقالات علمی و پژوهشی صرف اجتناب می‌کند و به نوشته‌های شتابزده و عجولانه برخی جوانان پژوهشگر بجایی پیش از حد می‌دهد... بخورکنی در گیله‌وا به جوانان بجایی افزون داده می‌شود.

اما گیله‌وا بر این اعتقاد بوده و هست که اصل توازن را برقرار کرده. با این همه این احساس هم بر ما غالب بوده و هست که به جوان نباید بجایی مشاعف داد و میدان کار وسیع‌تری از برای او تدارک دید جوان فکر نو در سر و طرح تازه در دست دارد و کار را با خلاقیت و توان بیشتری به پیش می‌برد. بر این اساس گفتم نخستین ویژه گیله‌وای جوان را تجربه کنیم آنهم به این شرط که تمام مراحل کار آن را خود جوانان انجام دهند و

اخبار فرهنگی ،

هنری

9 ...

بازیگران جوان گیلانی و حضوری موفق در پایتخت

عباس میرمعنوی و کامبیز کاشفی دو هنرمند جوان گیلانی را بارها در شبکه اول سیما دیده‌ایم. امیر بدرطالعی نیز بعد از ایفای نقش در سریال «هفت سنگ»، بازی در فیلم سینمایی «همسفر» به کارگردانی مهدی مدنی و بازی در نقش «سیدمجتبی ثوابصقوی» را به پایان رسانده و در حال حاضر مشغول تمرین در یک «تئاتر» برای شبکه دوم سیماست. استعدادهای جوان و بالقوه بسیاری در استان گیلان وجود دارند که گاهی ناشناخته می‌مانند. کشف آنها برعهده کیست؟

و تولد و تکامل و غرور

نام نمایشگاهی بود که از پانزدهم تا بیست و دوم شهریورماه سال جاری از سوی سه تن از هنرمندان نقاش گیلانی در تالار سردار جنگل رشت برگزار گردید.

این هنرمندان جوان عبارت بودند از:

- افشین آماده متولد ۱۳۵۱، دارای دیپلم نقاشی از هنرستان تجسمی تهران که آثارش به سبک اکسپرسیونیسم (درون‌گرایی) و در کارهایش از رنگ‌روغن و گواش بهره‌می‌برد.
- پیام ستایش متولد ۱۳۵۵، دانشجوی هنرهای سنتی دانشگاه آزاد اسلامی است که در تابلوهایش بیشتر بافت سنتی بناهای گیلانی به چشم می‌خورد و در آثارش بیشتر از مرکب، آبرنگ و ... استفاده کرده‌است.

- مرتضی زاهدی متولد ۱۳۵۷، دیپلمه گرافیک که اکثر آثارش به تصویرسازی کتاب کودک اختصاص دارد. در کارهایش بیشتر از اکرولسین (مرکب رنگی) بهره جسته‌است.
همچنین این هنرمند در دهمین جشنواره هنرهای تجسمی جوانان کشور که چندی پیش در ارومیه برگزار شد مقام اول در رشته تصویرسازی کتاب کودکان را به خود اختصاص داد.

لطفاً در بزنید

نخستین جریده ادبی دانشکده فنی رشت «لطفاً در بزنید»، به کوشش سید پویا شهشاهانی رشتی و حمید احمدی آراء، دی ماه سال جاری در ۱۰ صفحه منتشر شد.
در این نشریه اشعاری از شاعران جوان دانشجو، عاکف احمدزاده، محمدرضا رزاقی، مریم خوشبخت، رسول جوادی، شهشاهانی رشتی، هی، سید مسعود موسوی، سمیه فلاحتگر، آرش فرزاد صفت، سودابه راسخ، و م.خ به چاپ رسیده‌است.
در بخشی از گفتار این نشریه آمده‌است: «آنچه پیش رو دارید دریچه‌ایست گشوده به اندیشه‌های نیالوده شاعران جوان دانشگاه گیلان».

«گیله‌وای جوان» پیوند فن و ادب را به فال‌نیک گرفته و برای این دوستان آرزوی پیروزی می‌کند.

همایش فرهنگی - ادبی

دانشجویان سراسر کشور

سومین همایش فرهنگی - ادبی دانشجویان سراسر کشور از تاریخ ۲۱ تا ۲۳ مردادماه ۷۶، به همت جهاد دانشگاهی واحد استان گیلان در دانشکده کشاورزی رشت برگزار گردید. در این همایش که شامل پنج رشته: داستان نویسی، شعر، مقاله نویسی، فن بیان و قطعه ادبی بود، سه چهره جوان گیلانی، هادی میرزائزادموحد، طاهر پورشعبان و بهرام پورمحمدعلی زاده، به ترتیب در رشته‌های داستان، شعر و مقاله به عنوان

نفرات برگزیده همایش انتخاب شدند.

جشنواره سینمای جوان

ششمین جشنواره سینمای جوان منطقه ۲ کشور، آبان ماه سال جاری در شهر سنندج، مرکز استان کردستان برگزار گردید.
از گیلان فیلم «چموشهای پدر بزرگ» به کارگردانی طاهره حبیبی فرد فیلم‌ساز جوان گیلانی شرکت داده شد که توانست تندیس و لوح افتخار و جایزه نقدی جشنواره را برای بهترین کارگردانی و فیلم‌برداری، از آن خود سازد.
همچنین از مریم پورشهرانی نویسنده فیلم‌نامه و مسعود پورجعفری برای موسیقی فیلم تقدیر به عمل آمد.

مشخصات فیلم: چموشهای پدر بزرگ

کارگردان: طاهره حبیبی فرد - فیلم‌نامه: مریم پورشهرانی - فیلم‌بردار: فرشاد آذرهوشنگ - تدوین: آمنه دهقان - موسیقی: مسعود پورجعفری - بازیگر: مژگان وطن‌خواه - ویدیویی: ۷ دقیقه و ۲۳ ثانیه - تهیه شده در دفتر انجمن سینمای جوان رشت - مهر ماه ۷۶

نمایشگاه عکس

۲۷ آذر لغایت ۱۰ دی‌ماه سال جاری نمایشگاهی از آثار عکاسان جوان گیلانی علیرضا جلیلی و حسین وهابی در کارگاه هنر سروش واقع در رشت برپا گردید. در این نمایشگاه علیرضا جلیلی با ۲۲ عکس و حسین وهابی با ۱۴ عکس با مضامین مستند اجتماعی شرکت داشتند. علیرضا جلیلی فارغ‌التحصیل زبان و ادبیات فارسی است و از سال ۷۱ بطور جدی به عکاسی روی آورده و تا به حال در دو نمایشگاه انفرادی و چند نمایشگاه گروهی در رشت و تهران حضوری فعال داشته‌است.

حسین وهابی لیسانس گرافیک می‌باشد و ده‌سال است که به عکاسی روی آورده است و این دومین بار است که عکسهای خود را در معرض دید عموم قرار می‌دهد. دفعه گذشته شاهد نمایشگاه انفرادی ایشان در سالن سردار جنگل رشت بودیم.

جشنواره خوارزمی

و موقعیت یک مبتکر جوان گیلانی

جشنواره خوارزمی مسابقه‌ای است بین‌المللی که همه ساله توسط سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران و همکاری چند سازمان بین‌المللی از جمله یونسکو در ایران برگزار می‌شود.

برای شرکت در این جشنواره هرکس از هر نقطه جهان که طرحی جدید با ویژگی‌های بیان‌شده در بخش نامه‌های جشنواره داشته باشد می‌تواند داوطلب شود. این ویژگی‌ها عبارتند از:

- ۱- نبودن طرح ۲- کمبود نسبی هزینه
- ۲- قابل اجرا بودن با امکانات محدود
- ۳- علمی بودن طرح

طرح‌هایی موفق به کسب مقام می‌شوند که نسبت به سایر طرح‌ها از ویژگی‌های فوق بیشتر برخوردار باشند. برای شرکت در جشنواره حتماً لازم نیست که طرح عملاً اجرا شود و ارائه طرح نامه که مشخصات کامل طرح را با توضیحات لازم نوشته باشد کافی است اگر چه اجرای طرح خود به عنوان دلیلی مبنی بر قابل اجرا بودن طرح دارای امتیاز است. طرح‌هایی که به جشنواره خوارزمی ارائه می‌شوند باید قبلاً توسط یک مرجع رسمی معتبر تأیید شده باشند. البته می‌توان از خود سازمان پژوهشگران نیز درخواست بررسی و احیاناً تأیید طرح تأیید نشده‌ای را نمود.

لازم به ذکر است کسانی که موفق به کسب مقام عالی در جشنواره شوند توسط ریاست جمهوری تشویق و جوایز ارزنده‌ای به آنان تعلق می‌گیرد. از دیگر جوایز جشنواره می‌توان به جایزه انیشتین اشاره کرد که مبلغ ۱۰۰۰ دلار است و توسط سازمان یونسکو به نفر اول اهدا می‌گردد. البته جوایز سازمان پژوهشگران

نیز که به تعداد زیادی از برگزیدگان تعلق می‌گیرد بسیار ارزشمند است به ویژه که به برگزیدگان جهت انجام فعالیتهای تحقیقاتی امکانات ویژه‌ای نظیر آزمایشگاه و بودجه اعطای می‌گردد.

بخش دانش‌آموزی جشنواره خوارزمی هم همه ساله در کنار جشنواره با همکاری سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران و وزارت آموزش و پرورش در سطح دبیرستانهای کشور برگزار می‌شود. دانش‌آموزانی که طرحی با ویژگی‌های بیان‌شده داشته باشند طبق دعوت‌نامه‌های ادارات آموزش و پرورش استانها، طرح‌های خود را به این ادارات تحویل می‌دهند و طرح‌های برگزیده به وزارت آموزش و پرورش ارائه می‌گردد و چنانچه طرحی از این مرحله عبور کند از سوی ادارات استان برای اجرای آن امکانات و تسهیلات لازم در اختیار صاحب طرح قرار می‌گیرد. طرح‌های برتر از سوی وزارت آموزش و پرورش به سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران به عنوان طرح‌های شایسته شرکت در جشنواره خوارزمی ارائه می‌گردد.

در این رابطه در سال ۱۳۷۵، ۸۸۶ طرح از سوی ادارات کل آموزش و پرورش سراسر کشور به وزارتخانه این نهاد ارائه گردید. از این تعداد ۲۱ طرح به عنوان طرح‌های برگزیده استانی، ۱۲ طرح به عنوان طرح‌های برگزیده کشوری برگزیده شدند، که سرانجام ۷ طرح موفق به ورود به جشنواره بین‌المللی خوارزمی گردیدند. از استان تهران ۱۲۹ طرح ارائه گردید که یک طرح به عنوان برگزیده استانی و چهار طرح به عنوان برگزیده کشوری معرفی گردیدند. استان اصفهان نیز با ۱۸۰ طرح ارائه شده ۲ طرح کشوری و یک طرح استانی داشت. استان یزد با ۶۷ طرح در هیچ یک از مقاطع طرحی نداشت. استان خوزستان نیز بدون برگزیده کشوری از حدود ۷۰ طرح ارائه شده تنها ۲ طرح برگزیده استانی داشت. بعضی از استانها هم هیچ طرحی نداشتند.

از ۱۶ طرح ارائه شده از سوی استان گیلان فقط یک طرح برگزیده شد و آقای میرعماد

موسوی با ارائه طرح هواپیمای یک نفره موتوردار موفق به برگزیده شدن به عنوان یکی از ۲۱ طرح اساسی وزارت آموزش و پرورش و دریافت جایزه سازمان پژوهش‌های علمی صنعتی ایران گردید.

مشخصات طرح هواپیمای یک نفره:

این طرح که تا حد زیادی به مرحله اجرا نزدیک شده یک هواپیمای یک نفره تک موتوره ملخ‌دار کوچک بنزینی است که قسمتهای مختلف آن از چوب، میله و ورق آلومینیومی و بعضی اجزای دوچرخه و نیز وسایل ساخته شده از فایبرگلاس است و قطعات مختلف آن به کمک پیچهای فولادی به یکدیگر متصل شده‌اند.

برای اجرای این طرح از کتب موجود در بازار، هم چنین راهنمایی کارشناسان سازمان هواپیمایی کشوری و نیز کانون آموزش فنون هوایی استفاده شده است.

مشخصات هواپیما:

طول	۲/۳ متر
عرض بدنه (حداکثر)	۶۵ cm
عرض بال (فاصله دم آن از هم)	۶ m
ارتفاع از سطح زمین	۱ m
کنجایش باک بنزین	۲۰ (lit)
تعداد چرخها:	۲ عدد
مصرف بنزین:	۲ لیتر در ساعت
حداکثر سرعت تخمینی:	۲۰۰ km/h
حداقل سرعت برای پرواز:	۸۰ km/h
سرعت کروز (پرواز بدون استفاده از بال)	۱۰۰ km/h
باند لازم برای پرواز حداقل	۸۰۰ m

جنس قطعات:

ورق آلومینیوم ۰/۵mm

لوله آلومینیومی قوطی ۲ × ۲ cm

تخته هفت لا

چرخ کالسکه بچه از نوع محکم

چرخ دوچرخه ۱۶

موتور موتورسیکلت براوو

نگاه جوان به دوم خرداد

علی انجمنروز

در اکثر محافل سیاسی، خبری نتیجه انتخابات دوم خرداد به «معجزه»، «مشیت‌الهی»، «حادثه شگرف» و واژه‌هایی نظیر اینها تعبیر شده است. تمامی این تفاسیر و واژه‌سازیها برای معنابخشیدن به حادثه آن روز بزرگ تعبیری منطقی و پذیرفتنی است اما واقعیتهای اساسی نیز در این حرکت عظیم مردمی به چشم می‌خورد که کمتر مورد توجه ناظران و تحلیلگران قرار گرفته است. آن واقعیت نامشکوف «عکس‌العمل» طبیعی رأی دهندگان نسبت به شرایط موجود است.

اگر این واقعیت را که بیست و نه میلیون رأیی که به صندوقها ریخته شد و بیست میلیون آن را که به آقای خاتمی تعلق گرفت بصورت علمی و بی‌طرفانه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم بی‌شک این حقیقت مسلم آشکار خواهد شد که قشر عظیمی از این جمعیت بیست میلیونی را جوانان و بانوان تشکیل می‌دادند البته واژه جوان تعداد کثیری از بانوان کشور را هم در بر می‌گیرد چون تقریباً نیمی از جوانان کشورمان را بانوان جوان تشکیل می‌دهند. دور از حقیقت نخواهد بود اگر ادعا شود در صورتی که جوانان حضور کم‌رنگ‌تر در صحنه داشتند و یا نامزد دیگری را برای انتخاب برمی‌گزیدند واقعه دوم خرداد ۷۶ دیگر در تاریخ معاصر ایران حماسه جاوید نام نمی‌گرفت. با توجه به این حقایق موجود باید بررسی کرد که این انتخابات در چه شرایطی برگزار شد و نامزد پیروز این انتخابات بر چه معیارهایی تأکید نمود که این دو قشر عظیم، رأی همه «حدها و توصیه‌ها و گمان‌ها» زمینه‌ساز حماسه دوم خرداد شدند. برای پاسخ به سؤال فوق، مسئله‌ای که بیش از همه به ذهن انسان خطور می‌کند وجود معضلاتی است که جوانان این دیار با آن دست به گریبانند. مصائبی که از

دوران گذشته وجود داشته و طی دو دهه بعد از انقلاب اسلامی متأسفانه نه تنها از حجم آن کاسته نشده بلکه در مواردی افزایش نیز داشته است البته نکته قابل تأملی که در این باره به چشم می‌خورد اینست که گاهی بخش عمده این مشکلات و گرفتاریها علل قانع‌کننده‌ای نیز دارد زیرا ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی در این دو دهه از سه گذرگاه سخت عبور کرده‌اند.

۱- تولد نظام اسلامی و مشکلات فراوان اوایل انقلاب.

۲- شروع جنگ تحمیلی و پیامدهای آن.
۳- دوران بازسازی و تحمل ریاضت‌های شدید اقتصادی و تبعات اجتماعی و فرهنگی ناشی از آن.

در چنین حال و هوایی بود که زمان برگزاری هفتمین انتخابات ریاست جمهوری فرارسید. از میان جمع نامزدهای این پست مهم کشوری صلاحیت چهار تن از این کاندیداها مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفت. اگر رئوس برنامه‌های این چهار نامزد پست ریاست جمهوری، موشکافانه مورد بررسی قرار گیرد، مشخص خواهد شد که اغلب قریب به اتفاق وعده‌ها و برنامه‌های اعلام شده از طرف نامزدها شبیه به هم هستند و خصوصاً در زمینه اقتصادی و روابط خارجی هر چهار نامزد فوق‌الذکر کم‌وبیش بر سیاست‌های مشخصی تأکید داشتند اما در این میان یکی از چهار نامزد انتخاباتی با تکیه به امری مهم سرنوشت انتخابات را به نفع خود رقم زد و آن مسأله حیاتی توجه به حل مشکلات جوانان و بانوان جامعه و همچنین زدودن گرد بی‌عدالتی از چهره این دو قشر عظیم بود.

تأکید بر این مسأله نشان می‌دهد که آقای خاتمی از ششم بالای سیاسی برخوردار می‌باشد.

زیرا ایشان درد را بخوبی تشخیص داده پس می‌توان امیدوار بود که در پی درمان آن برآید آقای خاتمی در سوابق خدمتی خود هرگز مستقیماً متولی امور جوانان نبوده و طبیعتاً کاری خاص هم برای این قشر از جامعه صورت نداده بود و یا مجالی برای برداشتن گام‌های اساسی از طرف ایشان پیش نیامده بود، اما همین که صادقانه با جوانان به گفتگو نشست و صمیمانه به جوانان تفهیم کرد که می‌دانم و می‌فهمم از چه مشکلاتی رنج می‌برید کافی بود تا احساس عمیق در مخاطبان صاحب شعور ایشان ایجاد شود که شد. جوانانی که در گذر سالهای متوالی پیر خواهند شد اما همیشه در خاطرشان خواهد ماند که مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند و توجهی به آنان نشده است. این قشر بنا بدیالی محکم خود را فراموش شده می‌پندارد. جوانانی که اکثر قریب به اتفاق آنان از حداقل امکانات زندگی مثل خوراک، پوشاک، مسکن مناسب و بسیاری از آزادیهای فردی و اجتماعی مشروع و قانونی بی‌بهره‌اند. جوانانی که از عدم امکانات تفریحی رنج می‌برند. به دلیل اینکه تمامی امکانات موجود، اعم از ورزشگاهها، سالنهای سینما و تئاتر و موسیقی، فرهنگسراها و غیره جوابگوی درصد بسیار کمی از جوانان منطقه می‌باشد.

با این اوصاف یک جوان چگونه باید اوقات فراغت خود را بگذراند که از طرفی خود را در معرض نابودی و انحراف قرار ندهد و از طرف دیگر برای اجتماع مشکل‌ساز نشود. اوقات فراغتی که به علت بیکاری نصف بیشتر روز او را شامل می‌شود. وقتی تعداد فرهنگسراها در تمام کشور از تعداد انگشتان دست بیشتر نیستند و این کمترین هم فقط در تهران متمرکز شده است که البته آن هم جوابگوی درصد اندکی از جوانان

تهرانی است و فاجعه‌آمیزتر آنکه بعضی اوقات مورد تهاجم انواع و اقسام گروه‌های فشار نیز قرار می‌گیرند تا این اندک سرمایه‌های ملی نیز از کف بروند. کتابخوانی نیز با توجه به اینکه بهترین شیوه برای پرکردن اوقات فراغت همه افراد جامعه اعم از جوانان می‌باشد با وضع اسفباری روبروست انتشار کتاب و ممیزیهای سلیقه‌ای و بهای گزاف کتابها و همچنین عدم ایجاد کتابخانه‌های مجهز، رونقی ندارد. بعضی نشریات هم با پرداختن به مضامین کلیشه‌ای و آب‌وتاب دادنهای سطحی به موضوعات سینمایی و ورزشی چیزی برای گفتن ندارند و آن تعداد معدود از نشریات هم بجای تشویق و مساعدت، از طرف «هویت‌سازان!» مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و یکی پس از دیگری از دور خارج می‌شوند. تولید فیلم‌های سرگرم‌کننده و آموزنده و همچنین موسیقی غیر مبتذل ولی جوان‌پسند هم وضعی بهتر از مقوله کتاب و نشریات ندارد و قس علیهذا ...

چندی قبل آقای لاجوردی رئیس سازمان زندانهای کشور آمار تکان‌دهنده‌ای را ارائه نمود که این آمار جای تأمل و تعقل بسیار دارد در قسمتی از لیست این آمار تعداد زندانیانی که

بجرم خرید و فروش و یا مصرف مواد مخدر دوران حبس خود را سپری می‌کنند ۱۰۶ هزار نفر اعلام شد. حال اگر فرض شود از هر ۵ نفر یا ۱۰ نفر کم یا بیشتر چه فرق می‌کند؟ یک نفر بدام مأموران قانون بیفتد تعداد افراد آلوده به مواد مخدر چقدر خواهد بود؟ و این در حالیکه جرائم مربوط به مواد مخدر قسمت کوچکی از کل جرائم را تشکیل می‌دهند و در نتیجه این سؤال پیش می‌آید که در کشور ما درصد افراد خلافکار چه در حبس یا آزاد چقدر خواهد بود؟ ریشه این معضلات در کجاست؟ چرا درصد عظیمی از همان ۱۰۶ هزار زندانی موادمخدر را افرادی از قشر جوان و کارآمد اجتماع تشکیل می‌دهند؟ واقعاً چرا آمار خودکشی و طلاق در میان جوانان روند تصاعدی یافته‌است.

در جایی خواندم شهر بندرانزلی بالاترین آمار خودکشی را در سراسر ایران دارد و این معضل اجتماعی در شهر و استان محرومی دیده‌می‌شود که بالاترین آمار بیکاری را نیز به خود اختصاص داده‌است. استانی که علیرغم استعدادهای فراوان اقتصادی و ظرفیت بالای توسعه اجتماعی و فرهنگی از حداقل امکانات نظیر ورزشگاه، کتابخانه، سالنهای تئاتر، سینما،

موسیقی و فرهنگسرا برخوردار است. بعنوان مثال در مرکز استان «شهر رشت» پس از انقلاب نه تنها به تعداد سالنهای سینما اضافه نشده بلکه سه سالن سینما از دور خارج شده‌اند و این امکانات در استان گیلان به نسبت جمعیت جوانش آنقدر ناچیز است که نمی‌توان آن را به حساب آورد و روند بازسازی در این استان به نسبت مناطق دیگر حتی استانهای همجوار آنقدر کند بوده‌است که به علت کمی طرحهای در دست احداث یا قابل بهره‌برداری سفر ریاست جمهوری سابق به استان گیلان دوازده ساعت بیشتر طول نکشید! آری آقای خاتمی برگ برنده‌ای را زمین زد که نتیجه بازی را فعلاً به نفع او و همفکرانش تغییر داده‌است. حرکتی ایجاد شد که حماسه‌اش نامیدند و جوانان حماسه‌ساز این حرکت و خاتمی مظهر این حماسه ماندگار بود و اما این روند تحولی، در ابتدای راهی طولانی و صعب‌العبور قرار دارد زیرا رئیس جمهور منتخب هنوز قدم مؤثری در این راه برنداشته‌است. او فقط به این مهم بسنده کرده‌است که مهربانانه به مخاطبان خود تفهیم کند که دردهایتان را می‌فهمم و همین فهم برای دو طرف بسیار مقتدم است.

کتابخانه دانشجویان و فارغ‌التحصیلان گیلانی

دانشگاه صنعتی شریف

ضمن تشکر از گردانندگان مجله که همواره بصورت پایگامی محکم و سراسران برای ما جوانان گیلانی درآمده‌اید می‌خواستم مطلبی را به اطلاع شما برسانم. با خرید چند شماره از مجله گیلان تحت تأثیر مطالبی قرار گرفتم که در آن نوشته شده بود و به خود قول دادم که باید انجام دهم، ما چند تن از دانشجویان گیلانی از مدتها قبل تصمیم داشتیم که دیگر دانشجویان گیلانی را دور هم جمع کنیم و گروهی را تشکیل دهیم که بتواند بعد از فارغ‌التحصیل شدن به صورت یک جمع هم‌چنان باقی‌بماند و با تشکیل جلسات مستمر فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، برای مشکلات عینده‌ای که در گیلان وجود دارد راه حل بدهد یا مشکلات را بصورت مستند و مکتوب نوشته و به سمع و نظر

مسئولین مسئولان گیلان و ایران برسانند. موضوع تشکیل گروه سرگامه بنابه دلایلی شکست می‌خورد و جلسه‌اش تشکیل نمی‌شد. گاهی نیز با برخورد سرد و موهن دانشجویان هم‌شهری و گیلانی در دانشگاه مواجه می‌شدیم تا اینکه به همت چند دانشجوی گیلانی دانشگاه صنعتی شریف موفق به تشکیل این گروه شدیم. الآن که این نامه را می‌نویسم گروه ما سه جلسه تسخت عنوان «وقت» کنشون دانشجویان و فارغ‌التحصیلان گیلانی» تشکیل داده‌است. البته فعلاً در اول راه هستیم ولی برای ترم بعد برنامه مفصلی طرح ریزی کرده‌ایم. می‌خواهیم علاوه بر دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف دانشجویان دانشگاه تهران را نیز دور هم جمع کنیم. از شما دستاوردن کاران تشکر به

محترم گیلان و آنکه همواره در جهت انعکاس اخبار و رویدادهای مربوط به گیلان پیشگام هستید خواهشمندم این مطلب را انعکاس دهید تا سایر عزیزانی که علاقمند به شرکت و یا همکاری با گروه هستند در جریان امر قرار گیرند. تاکنون گسروه‌هایی دانشجویی زیادی مسانند کرمانی‌ها، شاهرودی‌ها و ... در دانشگاه تهران تشکیل شده‌است ولی از دانشجویان گیلانی خبری نیست. امیدواریم در آینده بتوانیم برای مشکلات بسیار زیادی که در گیلان و منطقه وجود دارد راه حل بیابیم و از این طریق قدمی برای استان خود برداریم.

با تشکر فراوان

مهندس رضا نادری فر

دانشجوی مهندسی صنایع دانشگاه صنعتی شریف

جوانی و مشکلات او

ایران به خاطر دارا بودن بیشترین نیروی جوان در ردیف کشورهای جوان دنیا قرار دارد. ولی متأسفانه از این نیروی جوان و فعال آنطور که باید استفاده نمی‌شود. این روزها جوانان و مشکلاتشان از موضوعات مهم و قابل بحث به شمار می‌روند و روزنامه یا مجله‌ای نیست که در مورد آنها ننویسد.

برای جوانان در زمینه‌های مختلفی دشواری وجود دارد. مشکل آموزش، کنکور، گذراندن ساعتهای فراغت، ازدواج، مسکن، بیکاری، عدم وجود تفریحات مناسب و دغدغه زندگی، که بعضی با فقر و بدبختی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، عده‌ای منزوی می‌شوند و برخی دیگر دست به خودکشی می‌زنند. جوانی که از مشکلات فوق به‌ستوه آمده چه باید بکند و چگونه می‌توان راه درست را به او نشان داد و وی را به زندگی امیدوار کرد. مهم‌ترین مسأله‌ای که جوانان با آن درگیر هستند، بیکاری است. بیکاری به عنوان یکی از بزرگترین مشکلات قرن حاضر شناخته شده و بسیاری از کشورها با رشد بی‌رویه جمعیت با آن مواجه‌اند که مختص کشور ما نیست و از عوارض تخریب‌کننده جوامع امروز به شمار می‌رود و طبق نظر بسیاری از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان ریشه بسیاری از بزه‌کاری‌ها، بیکاری است.

این روزها علاوه بر بیکاره‌های عادی، با قشر جدیدی طرف هستیم که تحصیل کرده‌اند. اینان در مواجهه با بازار کار به شدت مأیوس می‌شوند چرا که کاری برای آنها وجود ندارد.

خانمی که لیسانس پرستاری دارد عنوان می‌کند: «من الان دارم طرح را می‌گذرانم و بعد از این که طرح تمام شد بیکارم، چرا، بخاطر اینکه مراکز کار اشباع شده‌اند و نیروی جدید نمی‌توانند جذب کنند.» هم چنین آقایی که خود را مهندس کشاورزی معرفی می‌کند می‌گوید: «دارم دیوانه می‌شوم پس من کجا باید چیزهایی را که یاد گرفته‌ام پیاده کنم، در باغچه خانه‌ام؟»

نمونه‌هایی از این دست بسیار است. قشر فعال و شاغل ما نیز که در جامعه مشغول کار

است از عدم استقلال اقتصادی، نبود امنیت شغلی که وضعیت پادروهای برای آنها بوجود آورده و جاری‌نشدن قوانین کار در کارخانه‌ها و شرکت‌ها و واحدهای تولیدی گله دارد و معتقد است با وجود این موانع راه هرگونه برنامه‌ریزی برای آینده مسدود است و به آینده خود آمیدی ندارد و برخی آینده خود را شدیداً تاریک می‌بینند.

استان گیلان نمود بارز بی‌کاری در کشور است. به علت نبود مراکز مهم صنعتی که می‌تواند نیروی کار فراوان را به خود جذب کند بسیاری از جوانان گیلانی در شهرک‌های صنعتی سایر استانهای کشور مانند قزوین و اصفهان و ... مشغول به کار شده‌اند.

شهر صنعتی رشت که ظاهراً به عنوان یک قطب مهم جذب نیروی انسانی محسوب می‌شود فقط توانسته است بخش کوچکی از این نیرو را به خود جذب کند آن هم به طور قراردادی و نه استخدامی. بعضی از این کارخانه‌ها با بستن قرار داد ۸۶ روزه که عملاً قرار از پرداخت بیمه و مالیات است ظلم بسیاری را به کارگر روا می‌دارند. با قرارداد یکساله کارگر از مزایای استخدامی بی‌بهره می‌ماند و در وضعیت پادروهای قرار می‌گیرد. جوان چگونه و به چه پشتوانه‌ای می‌تواند برای آینده خود برنامه‌ریزی کند او که حتی نمی‌داند تا یکسال دیگر کارش را حفظ خواهد کرد یا نه؟ بسیاری از این جوانان به ناچار و برای گریز از یأس و درگیری جذب این کارخانه‌ها می‌شوند و بعد از مدتی به علت عدم علاقه به کار و یا اخراج، قید کار را می‌زنند و به ولگردی در خیابانها می‌پردازند. این دسته از جوانان وقتی همه درها را به روی خود بسته می‌بینند از راه خلاف وارد معرکه می‌شوند. دستفروشی می‌کنند که خود نوعی شغل کاذب است و در کنارش داروی قاچاق می‌فروشند، عکس و فیلم مبتذل رد و بدل می‌کنند و پایش برسد مواد مخدر هم کار می‌کنند. در سایه چنین مشاغلی است که دزدی و قتل و غارت رخ می‌نماید.

باید دانست که جوانان می‌خواهند به هر قیمتی که شده از توان و استعداد خود استفاده کنند. آنها ابزار کار را می‌شناسند و می‌خواهند از آن به سود جامعه و خود بهره‌ور شوند. وقتی با وجود مراکز فنی و حرفه‌ای و نیروهای دوره‌دیده در این مراکز نتوانیم باری از

دوش جامعه برداریم در واقع نیرو و سرمایه هنگفتی را از دست داده‌ایم. در کنار این مراکز باید از سوی دولت، کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی نیز بوجود بیاید که نیروی متخصص آماده‌کار در آن جا مشغول به فعالیت بشوند. حمایت جوانان کار آزموده و متخصص از سوی دولت باعث اعتماد گویانیه شده و کمک بزرگی به شکوفایی صنعتی جامعه می‌کند. باید سرمایه و ابزار کار را در اختیار ایشان قرار داد و به آنها اعتماد داشت تا آنها نیز به فردا باور داشته باشند.

وقتی در مورد جوانان حرفی به میان می‌آید معمولاً می‌گویند ما چنین و چنان کرده‌ایم. می‌گویند برای جوانان برنامه‌های متنوعی در نظر گرفته‌ایم که به‌عنوان تفریحات سالم می‌توانند از آن استفاده کنند. این برنامه‌های سالم و متنوع از این قرارند:

۱ - برنامه‌های ورزشی: برنامه‌های

ورزشی با امکانات کم آن به تنهایی جوابگوی نیازهای روانی جوانان نیست به خصوص که امکانات ورزشی در همه جا به یک اندازه در اختیار آنان قرار نمی‌گیرد و مراکز ورزشی با وسایل محدود خود که آن را هم صرف یک رشته خاص می‌کنند نمی‌توانند به این نیاز قشر جوان پاسخ بدهند. با ایجاد مراکز ورزشی و تفریحی می‌باید نسبت به جمعیت و تقاضا، ابزار و وسایل این کار نیز ارایه گردد.

۲ - سینما و تلویزیون: بسا وضع

اسفباری که سینماهای ما دارند به هیچ وجه نمی‌توانند سوره جالبی برای جوانان ما باشند بلکه با نمایش فیلمهای کلیشه‌ای و بی‌محتوا باعث فرار جوانان می‌شوند. از مجموع فیلمهایی که در طول سال، آماده نمایش می‌شوند تنها چند عنوان قابل دیدن هستند و به علت عدم نمایش فیلمهای روز جهان، جوانان این کمبود را از طریق ماهواره و ویدیو جبران می‌کنند. جوانان شیفته‌نواوری، جذابیت و مسایل روز هستند و می‌خواهند در فیلمهایی که می‌بینند به این نیاز آنها پاسخ داده شود. در مورد تلویزیون مدتهاست به علتی که همه می‌دانند فاتحه‌اش را خوانده‌اند.

۳ - کتابخانه‌ها: کتابخانه‌ها به‌عنوان

بزرگترین مراکز علم و فرهنگ کشور، در جذب نیروی جوان نقش بسزایی دارند. می‌دانیم که همه جوانان قدرت مالی یکسان ندارند و در تهیه و

خرید کتاب و مجله و غیره دچار مشکل می‌شوند و به همین منظور و برای استفاده از آنها به کتابخانه‌ها مراجعه می‌کنند. جوانی که تشنهٔ آموختن است و می‌خواهد هم‌گام با تغییر و تحولات علمی و فرهنگی و هنری جهان قدم بردارد در مراجعه به کتابخانه‌ها مایوس می‌شود. کتابخانه‌های ما حتی آب‌ونۀ مجلات و روزنامه‌های داخل کشور نیستند چه رسد به منابع خارجی، و کتابهای روز را خریداری نمی‌کنند، حال جوان ما چطور می‌تواند به خواسته‌اش در این زمینه‌ها برسد.

۱۴ - فرهنگسراها؛ فرهنگسراها به

عنوان یکی از مراکز مهم آموزشی نقش بسزایی در آموزش جوانان به عهده دارند. فرهنگسراها نیز با وجود عناوین جذابی هم چون آموزش شاخه‌های مختلف هنری و دیگر فعالیت‌های فرهنگی به علی که خواهیم گفت نتوانسته‌اند آنطور که باید نیروی جوان را به سوی خود جذب کنند. شهریه بالا یکی از علت‌های مهم عدم جذب جوانان به سوی این مراکز می‌باشد و دیگر اینکه در این مراکز در رشته‌های خاص هنری و فرهنگی و غیره از استاد آگاه و با تجربه در همان رشته کمتر استفاده می‌شود و دیده شده کسانی این وظیفه را به عهده‌دارند که بی‌تجربه و کم‌اطلاعت و روش تدریس غیرعلمی است و این در انتقال دانش به مخاطب ایجاد اشکال می‌کند.

باید دانست که همه شهرها و بخش‌ها دارای فرهنگسرا نیستند و این وظیفه در نبود چنین فضایی به عهده مراکز مذهبی گذاشته می‌شود که با وجود نیروهای فعال و دریافت شهریه‌های اندک بدلیل نداشتن تجربه و مهارت در رشته‌های موردنظر باعث عدم رویکرد نیروی جوان به این مراکز می‌شود. مسؤلان باید بر تعداد این گونه مراکز فرهنگی و هنری در شهرها و بخش‌های کشور بیفزایند تا همگان از آن برخوردار شوند و با توجه به محدودیت مالی جوانان از آنان حمایت کنند. این مهم نیاز به نیروهای کارآمد و کارآزموده دارد که به نام «شورای بررسی مسائل جوانان» دور هم جمع شوند و نقطه نظرات گوناگون را از زوایای مختلف بسنجند و راه‌حل‌هایی را بیابند و برای انجام آن شرکت همه مردم صاحب‌نظر و متخصص از همه گروه‌های جامعه و صد البته حضور دولت لازم است و گرنه محال است جوان، جوان بماند و در خود نمیرد.

وی همچنین در شماره‌های اخیر مجله گیله‌وا مقالاتی به رشته تحریر در آورده که به معرفی و بررسی تمبرهای مربوط به گیلان اختصاص دارد. مهران اشراقی اخیراً با برپایی نمایشگاهی، تمبرهای خود را در مجموعه فرهنگی - هنری سردار جنگل رشت به نمایش گذاشته که با استقبال خوب تماشاگران مواجه شده است.

این نمایشگاه در تاریخ پنج‌شنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۷۶ مصادف با ۹ اکتبر ۱۹۹۷ به مناسبت روز جهانی پست در مجموعه فرهنگی و هنری سردار جنگل افتتاح گردید.

در این نمایشگاه مهران اشراقی کلکسیونر تمبرهای ایرانی و خارجی، تمبرهای مجموعه شخصی خود را به مدت ۱۰ روز به نمایش گذاشت. این اولین نمایشگاه تمبر خارجی در استان گیلان محسوب می‌شود. تمبرهای این نمایشگاه به دو قسمت حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای (آماتور) تقسیم شده‌بود.

در این نمایشگاه ۱۴۳۰ قطعه تمبر از ۶۵ کشور جهان در ۴۶ تابلو به نمایش گذاشته شد که نمایانگر مجموعه کامل تمبر ۱۱ سال از ۱۱ کشور مختلف جهان بود.

تمبرهای خارجی به نمایش درآمده در این نمایشگاه به دو دسته تقسیم می‌شدند، دسته‌ای به ترتیب سال و سری کامل و دسته‌ای دیگر فقط به صورت سری کامل به نمایش درآمدند که دسته اول تمبرها، از کشورهای: آلمان - سنگاپور - یونان - چین - استرالیا - تایلند - اندونزی و ... و دسته دوم شامل تمبرهایی از کشورهای: روسیه - آمریکا - آلمان - فلپین - اندونزی - تایلند - انگلستان - کانادا - مصر و ... می‌شدند.

شایان ذکر است که تمبر و گردآوری آن نخستین گام در راه آشنایی به گونه بصری با تاریخ هر مملکتی است. تمبرها جزء سرمایه‌های ملی و اوراق بهادار هر کشور به حساب می‌آیند و از سوی دیگر گردآوری تمبر در شمال سالمترین تفریحات برای افراد در سنین مختلف می‌باشد و گذشته از این، سودمندیهای گردآوری تمبر، خود نوعی پس‌انداز برای روزهای نیازمندی و مواقع ضروری می‌باشد.



معرفی یک کلکسیونر جوان تمبر

مهران اشراقی متولد ۱۳۵۲ رشت، حدود ۱۷ سال است که به جمع‌آوری تمبر مشغول است. آنگونه که خود می‌گوید اولین چرکه‌های علاقمندی به تمبر و تشکیل کلکسیون در سن ۷ سالگی، زمانی که اول دبستان بود در ذهن وی زده شد.

او در طی این سالها به طور مستمر اما پنهان از دید خانواده و اطرافیان بخاطر سرزنش‌های احتمالی، به جمع‌آوری و نگهداری انواع تمبر داخلی و خارجی پرداخت.

مهران اشراقی تا حدود زیادی به آرزوهای درونی خود با تلاش و پیگیری بسیار، جامه عمل پوشانده است بی‌آنکه اطرافیان و محیط پیرامون او آمادگی پذیرش فعالیت‌های او را داشته باشند. وی در حال حاضر با افتتاح مغازه‌ای در رشت، کار جمع‌آوری و خرید و فروش تمبر را به طور حرفه‌ای و منحصر به فرد دنبال می‌کند. اگر چه معتقد است تمبر کالایی تجاری نبوده و نیست بلکه نماینده‌ای از سنتها، فرهنگها و تاریخ جوامع مختلف می‌باشد.

خود او می‌گوید: «تمبر پیام‌آوری بدون زبان، تاریخی بدون انکار و تابلویی بدون شرح است.»

گزارشی از وضعیت کودکان شاغل در بازار رشت

گزارش از مریم پورشهرانی

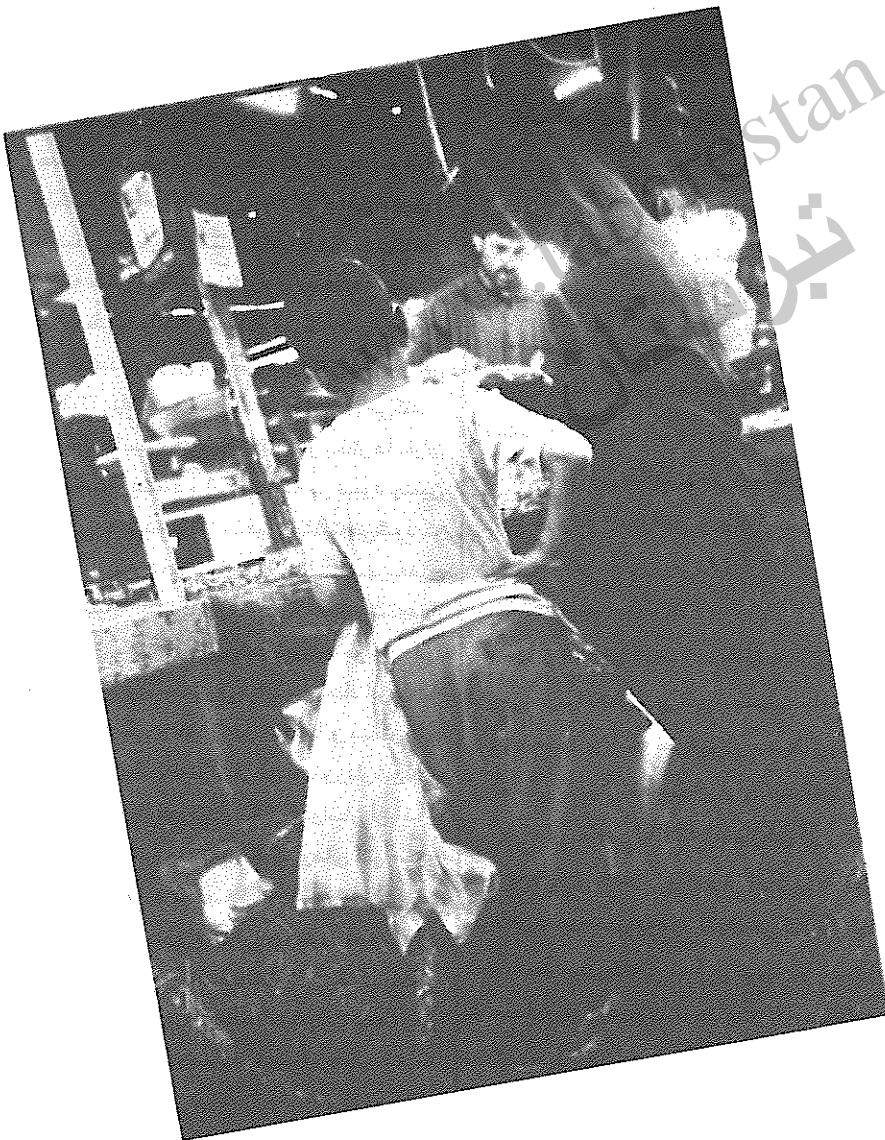
خواندن ترانه‌های آهنگین در وصف محصولات خود سعی در جلب توجه مشتریان خود دارند، اما موردی که بیش از این خصایص به چشم می‌خورد وجود کودکان و نوجوانانی است که به عناوین مختلف در این راسته‌ها و خیابانهای اطراف بازار پرسه می‌زنند و به

از مشخصه‌های دیگر این بازار، تقسیم‌بندی آن به راسته‌بازارهایی است که اختصاص به عرضه محصولی خاص دارند. راسته ماهی‌فروشان و میوه‌فروشان از شلوغ‌ترین مکانهای بازار به‌شمار می‌رود. از ویژگیهای این راسته‌ها «هارای هارای» فروشندگان است که با

همواره در جوامع بشری معضلات و مشکلات اجتماعی گریبانگیر طبقات خاصی است که محرومترین اقشار جامعه را دربرمی‌گیرند. در این طبقه از اجتماع بیشترین فشار روحی و روانی گریبانگیر کودکان و نوجوانان می‌باشد. این قبیل کودکان ناچارند زیباترین روزهای زندگی خود را در پی رفع حوائج و کمبودهای مادی خانواده خود بگذرانند و بجای بازی با همسالان، در تلاش برای رفع گوشه‌ای از مشکلات مادی خانواده خود باشند.

براساس آمار سازمان بین‌المللی کار، در سال جاری، ۷۲ میلیون کودک و نوجوان در حالی مشغول به‌کارند که از کمترین حقوق و مزایای انسانی هم بی‌بهره‌اند. در این مجال کوتاه سعی براین است تا گوشه‌ای از زندگی چنین کودکانی در محدوده بازار رشت به تصویر کشیده شود.

بازار بزرگ رشت به عنوان بزرگترین مرکز تجاری منطقه با بافتی نیمه سنتی در مرکز شهر قرار دارد و روزانه جوابگوی نیازمندی‌های بسیاری از شهروندان و مسافران می‌باشد. این بازار در قرنهای گذشته مرکز عمده معاملات ابریشم و برنج بوده و با جذابیت‌های خاص خود مورد توجه سیاحان و مورخان قرار گرفته است. کاروانسراهای به یادگار مانده از آن دوران با پامهای سفالی و حیاطهای سنگفرش شده جلوه‌ای خاص به این بازار داده که هنوز هم پس از گذشت قرن‌ها آثار به جای مانده از آن دوران زیبایی اصیلی رابه نمایش می‌گذرد و بسیار دیدنی است.





مشغولی‌هایی دارند که در تنهایی به سراغش می‌روند. مهدی صالح‌زاده از جمله این کودکان است. ساک دستی می‌فروشد. ۱۴ ساله و اهل آذربایجان است. پدری بنا و مادری خانه‌دار دارد و از درآمد روزانه‌اش مقداری را به خرید تمبر اختصاص می‌دهد و با این تفریح سالم دلشاد است. علیرضا شکری نیز یکی دیگر از این کودکان محروم است که آرزوی هنرپیشه‌شدن دارد و می‌خواهد یک روز مثل جمشید آریا بشود.

برخی دیگر نیز از رنج و بدبختی حکایتها دارند. محمودزاع از این دسته است و می‌خواهد رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر بشود تا انتقامش را از عاملان اعتیاد برادران و دامادش بگیرد. او نیز به سینما علاقه‌مند است و فیلم

کارهای گوناگونی نظیر پادویی، واکسی، دستفروشی، باربری و فروش ساک دستی مشغولند.

با تعطیلی مدارس حضور این دسته پورنگ‌تر شده و گاه رقابت بین آنها منجر به زدوخورد می‌گردد. در واقع فقر مادی باعث شده تا این دسته از افراد جامعه تن به اعمالی بدهند که خواسته باطنی‌شان نبوده و نیست و دست به رفتارهای ناهنجاری بزنند که با عرف جامعه منافات دارد و هیچ‌گونه مطابقتی با روحیه پاک آنها ندارد.

با کمی حوصله، مهربانی و یک لبخند که به سراغشان بروی پذیرایت می‌شوند و معصومانه با تو به درددل می‌نشینند و درمی‌یابی که در میان آنها چه کودکان خوب و مستعدی می‌توان یافت و هستند کسانی که در اوج مشکلات تن به ابتذال نمی‌دهند و تشنهٔ آموختن باقی‌می‌مانند، به تحصیل می‌پردازند و در عین حال دل

«بچه‌های خیابان» را خیلی دوست دارد. این کودکان که ترکیب سنی آنها بین ۱۰ تا ۱۵ سال است و تعدادشان به دهها تن می‌رسد. از صبح زود تا ساعاتی از شب در بیرون خانه بسر می‌برند البته برخی از آنها شب را هم در کنار دکه‌ها به صبح می‌رسانند. اینان کودکانی هستند با آینده‌ای نامعلوم که با مشاغل کاذب روزگار می‌گذرانند و پس از مدتی جذب روابط ناسالم بازار خواهند شد و کسی چه می‌داند که چه سرنوشتی در انتظار آنهاست. میلیونها کودک همانند این کودکان معصوم در سراسر جهان وجود دارند که اینچنین زندگی می‌کنند و به حال خود رها شده‌اند و کسی راه نجاتی برایشان در نظر نگرفته‌است.

به هر حال فردا هر چه باشد روز دیگری است. برای آنها می‌تواند روز بیماری، قتل، فرار، زندان و اعدام باشد و یا روزهای خوب زندگی در صلح و صفاء هم تلی و مهربانی انتخاب با شماست. کودکان را دریابیم تا فردای بهتری داشته‌باشیم.



آنسوی پنهان سوژه

گفتگو با مسعود پورجعفری عکاس هنرمند گیلانی
○ علیرضا خاکپور

را پس از مرگ هم‌زمانشان نشان می‌داد با تأثیری که بر افکار عمومی جهانیان گذاشت در پایان دادن آن جنگ نابرابر نقش ارزنده‌ای داشت. آن عکسها سخن می‌گویند، فغان می‌زنند.

عکسهایی نیز هست که نت‌های موسیقی را به امانت گرفته‌اند و یا دارای ابیاتی موزون و دلگشا هستند. گاهی عناصر و عوامل موجود در یک عکس آنقدر اصولی چیده شده‌اند و روابط بین‌شان آنقدر منطقی است که انگار نقاشی گردیده‌اند. برای من عکاسی تنها یک هنر نیست بلکه مجموعه هنرها را در خود دارد.

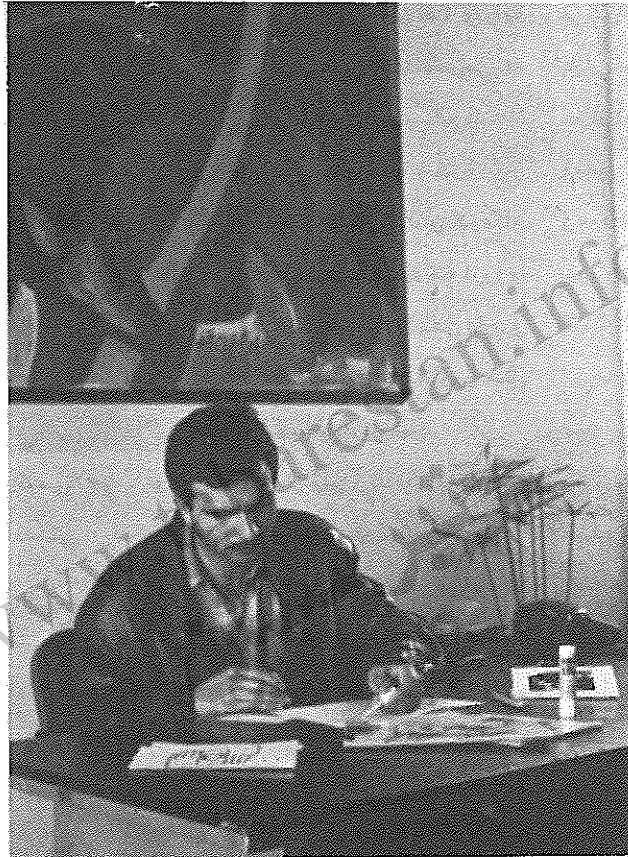
○ ۳ - تا چه حد به شکار لحظات اعتقاد دارید، آیا عکاسی از سوژه‌های چیده شده به ارزشهای هنری آن لطمه نمی‌زند.

● عکاسی زمان را وادار به توقف می‌کند و سایرین را فرا می‌خواند تا یک لحظه منتخب را به داوری بنشینند. حال مهم نیست که این لحظه شکار شده باشد و یا ساخته و پرداخته یک ذهن باشد. مهم این است که آن «لحظه» حسی را القاکند واقعی و نه ساختگی و تصنعی. اگر چیدن سوژه توسط ذهنی خلاق پرداخت گردد چه بسا که تأثیری بیش از واقعیت داشته باشد.

○ ۴ - یک عکاس هنرمند تا چه اندازه می‌تواند در ثبت نشانه‌های تاریخی و قومی سرزمین خود مؤثر باشد؟

● عرق ملی، مسؤولیتی بر دوش قشرهای فرهنگی جامعه گذاشته‌است. یک عکاس هنرمند

اعدام یک «ویت کنگ» و یا عکسهای گرفته شده از کمپهای امریکایی که استیصال سربازان مهاجم



○ ۱ - اصولاً چرا عکاسی می‌کنید؟ از نظر شما عکس در بین هنرها چه جایگاهی دارد؟

● هنر از دیرباز دلمشغولی‌های تنهایی بود: سینما، موسیقی، شعر، رمان و ... بارها شده، که کتابی را تمام‌نموده از نو بخوانم یا شعری را به مدتی طولانی زمزمه‌نمایم و فیلمهایی بوده‌اند که در سانسهای متوالی به دیدنشان کشانده شده‌ام.

اما گاهی انسان به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با دیدن و شنیدن و خواندن ارضا نمی‌شود، همانجایی که دلمشغولی‌هایش تبدیل به درگیریهایی ذهنی می‌شود و بدنبال وسیله‌ای می‌گردد تا درونیات خویش را به نحوی تخلیه نماید. من دوربین عکاسی را انتخاب نمودم، چون عکاسی را هنری بی‌نیاز به مستقل یافتم، بی‌نیاز به کمک سایرین و ارائه‌دهنده دیدگاه شخصی. با دوربین هر آنچه می‌بینم به تصویر می‌کشم، هر آنچه که دوست دارم ببینم و دیگران ببینند.

○ ۲ - این استقلال در هنرهایی مثل نقاشی، ادبیات و تا حدودی موسیقی نیز وجود دارد، چه مشخصه خاصی در عکاسی، شما را به خود جلب کرد؟

● عکاسی از جمله هنرهایی است که علاوه بر ارضای هنرمند و مخاطبانش، می‌تواند در راهبری یک جامعه نیز نقش بازی کند، این راهبری معمولاً به شکل اعتراض نسبت به یک ناهنجاری در جامعه رخ می‌نمایند که اگر صریح و صحیح نیز بیان شود موجب حل آن بحران نیز می‌گردد. عکس معروف

معرفی

مسعود پورجعفری - مدرس عکاسی در سینمای جوان رشت و رودبار - چهار سال عکاسی را بطور جدی دنبال می‌کند - دبیر نمایشگاه‌های عکس جلوه‌ها سرزمین سبز - در چندین نمایشگاه انفرادی و گروهی در سطح کشور و کشور گرجستان حضور داشته - عناوینی نیز در جشنواره‌های عکس سینمای جوان، نور، ورزشی، مستند و روستا پرست آورد.

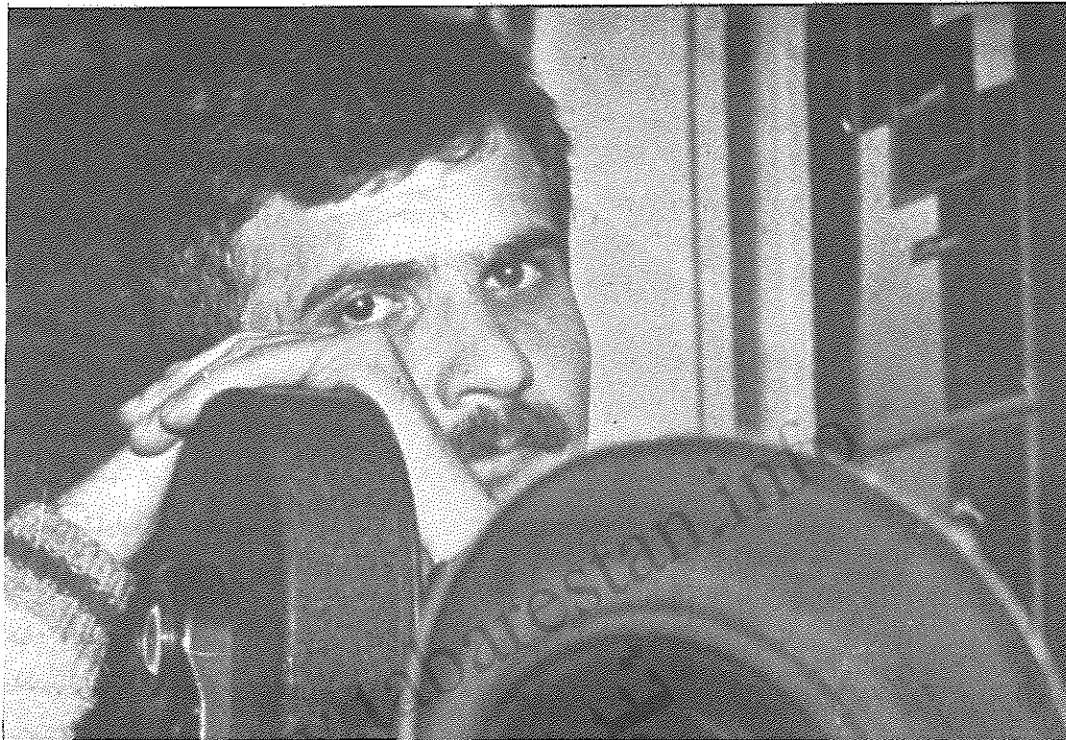
همگام با محققین و پژوهشگران در ثبت این نشانه‌های بجامانده از خود انرژی می‌گذارد. اما حقیقتش اینست که عکاسی کاغذ و قلم نیست و بسیار پرهزینه است و این نوع عکاسی بعلت

نداشتن
بازار
مطلوب، نیاز
به کمکهای
مالی
ارگانهای
فرهنگی
استان دارد.
اتفاقاً یکی از
اهداف
نمایشگاههای
عکس
«جلوه‌ها»
جمع‌آوری
همین آثار
بود اما
متأسفانه
تداوم پیدا
نکرد.

چیزی نیست که در یک مقطع کوتاه بدست بیاید، با توجه به اینکه عکاس همواره به دید عکاسانه نیز توجه دارد و از نگاه مستقیم و مکانیکی به یک سوژه امتناع می‌ورزد، همواره از ارائه اینگونه

خود را مقید به آن ننموده‌ام، سعی‌ام براین است که موضوع را در اختیار بگیرم و نه در بند موضوع گردم. گاهی چین و چروکهایی که خیلی زودتر از موعود بر صورت جوانی نشستگانه

را بخود
می‌کشاند و
یا دستان
سستبر
دخترکی
بر آنم
می‌دارد که
دست بر
«شاتر» برم
و زمانی نیز
رد
لاستیکهای
بجامانده بر
روی ماسه
که شاید
هیچ تفکری
را
بر نیانگیزد
و گاهی نیز



حیف می‌آید طبیعت زیبا و بکر را به تصویر نکشم.

○ ۱۰ - چه توصیه‌ای برای جوانان دارید؟
● متأسفانه یا خوشبختانه، سقف عکاسی در گیلان چندان بلند و رسیدن به آن نیز چندان مشکل نیست، کمی همت می‌خواهد و اندیشه که اگر این دو قرین گردند با تلاشی دو سه ساله می‌توان به آن نقطه رسید. امید که با تلاش جوانان و پیشکسوتان عکاسی استان، این سقف را شکسته و در فضای بزرگتر (کشور) که متأسفانه سقف آن نیز چندان بلندتر نیست جولان دهیم.

○ در پایان نظر خود را درباره «ویژه جوان» گילהوا بفرمایید.

● گילהوا یک پیش قراول است، یک بدعت گزار و بحث‌های طرح‌شده در آن همواره جهت‌دهنده و مثرتر بوده‌اند. جوانان پرشور امروز، آیندگان فرهنگی این مرز و بوم هستند، در بازیها شرکتشان دادن نوعی به پیشواز فردا رفتن است.

آثار خودداری می‌کند. مثلاً عکس گرفته‌شده از کتیبه‌ای چند صدساله ارزش تاریخی تحقیقی دارد منتهی به معنی خاص «عکس» نیست.

جلوه‌ها می‌توانست دارای بخشی جنبی گردد که به گیلان توجه دارد و در آن بخش عکسهای موردنظر شما - عکسهایی که کاربرد تحقیقی فرهنگی دارند - بکند.

○ ۸ - گفتید نگاه عکاسانه، اصلاً عکاسانه دیدن یعنی چه؟

● عکاسی از هر موضوع، نیازهای خاص خود را می‌طلبد. انتخاب لنزی مناسب، زاویه صحیح، کاربرد اصولی رنگ، نور و حجم سایه و روشن که از روی شناخت خواص روانی آنها انتخاب گردیده‌باشند با حذف هرگونه عناصر زائد در آن قادر محصورشده (عکس) را نگاه عکاسانه گویند که عکاس در آن موشکافانه و زیرکانه سعی در نهان نمودن آنسوی پنهان سوژه دارد.

○ ۹ - چه نوع عکاسی را دنبال می‌کنید. چرا؟

● به عکاسی مستند اجتماعی دلبسته‌ام، اما

○ ۵ - چرا؟

● شاید بعلت یک تغییر نام، خانه جوان استان شد شورای جوانان استان البته با مسؤولین جدید و برنامه‌های منحصر به خودشان.

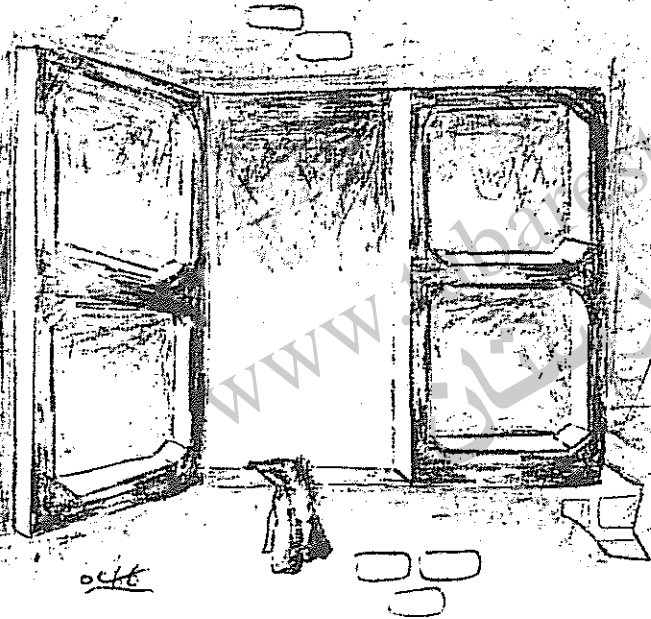
○ ۶ - کمی بیشتر از جلوه‌ها بگویید:

● «جلوه‌ها» مکانی بود برای ارائه عکسهای خاک‌خورده، آثاری که بعلت کمبود نمایشگاهها امکان نمایش پیدانمی‌کنند و عدم برپایی نمایشگاهها به منزله این است که عکاس با همه تلاش امکان داوری نیابد و امکان ارتباط برقرار نمودن با مخاطبش را پیدانکند و عکس تولیدشده با توجه به هزینه گزافش استفاده‌نگردیده بی مصرف شود، اینجاست که هنرمند در جا می‌زند و عکاس مبتدی نیز امکان رشد نمی‌یابد، چرا که از دیدن آثار برتر و استفاده از یک کلاس آموزشی ناکام می‌ماند.

○ ۷ - البته در آن نمایشگاهها کمتر به تصاویری ناب و مستند از گیلان بر خورد کردیم.

● جلوه‌ها در ابتدای حرکت بود و هدف اولیه آن احیای عکاسی، گیلان را طور دیگری دیدن

دستمال



خداکند امشب مثل آن شب نشود. نیمه شب بود که از خواب پریدم. خواب لیلا را دیده بودم. نشستم وسط تشک، متکا از تشک دور شده و پتو زیر پایم مجاله بود. کله راه راه ببر وسط پتو چروک خورده بود؛ نور گردسوز روی تاقچه می لرزید، و کله ببر را وسط پتوی مجاله تکان تکان می داد. انگاری چیزی می گفت. انگاری همان حرفی را می زد که لیلا توی خواب به من زده بود. همان طور نشسته روی تشک داشتم فکر می کردم، که اصلاً لیلا به من گفته بود: «فرهاد بیای، یا نه؟»

بلند می شوم. بالشی می گزارم زیر پتو و پتو را می کشم روی آن. آهسته لباس می پوشم. دست می کنم توی جیب شلوارم. دستمال هست. دستگیره در را می چرخانم. آرام بازش می کنم. می آیم روی ایوان. به آسمان نگاه می کنم: ماه نیست. باید مواظب باشم کسی بیدار نشود. چکمه هایم را برمی دارم. می آیم توی حیاط. تا دم پرچین پابره نه می روم؛ بعد می پوشمشان. می آیم روی جاده: خلوت است؛ ساکت؛ هیچ کس نیست. فقط بعضی از پنجره ها سیاه نیستند و زردند. حتماً فانوس یا گردسوز پشتشان کم سو روشن است. می روم سمت بیجارها؛ تا از آنجا بروم «شیجان». خیلی راه است. برمی گردم، به پشت سرم نگاه می کنم: جاده معلوم نیست؛ اما می شود فهمید درختها دو طرف جاده ایستاده اند: تنه هایشان انگاری سیاه است، برگهایشان هم. سقفهای کلشی خانه ها خوب معلوم نیست. فقط در دو سمت جاده، وسط سیاهی بعضی از خانه ها، به اندازه یک پنجره زرد است. خسرو می گفت: «شیجانها باعث شدند بیجارها مان بسوزد، آن وقت تو ...» آقا جان همیشه می گوید: «بشنوم پاگذاشته ای شیجان، می زنم قلم پایت را می شکتم». من موضوع لیلا را برای خسرو

گفته بودم. نمی دانستم می رود به همه می گوید. آن روز فهمیدم. توی قهوه خانه بچه ها دورم کرده بودند: «آقا فرهاد شنیدیم با شیجانها روی هم ریختی». من خودم را به آن راه زدم. فقط با دستمال آب دهانم را از روی لبها پاک می کردم. بعد هر کدامشان چیزی می گفتند و می خندیدند. تا اینکه آقا جان یکهو پیدایش شد. توی در قهوه خانه ایستاد. بچه ها ساکت شدند. هیچ کس جای نخورد. استکانها همان طور ماندند و بخارشان آرام آرام بالا می رفت. آقا جان،

عصبانی صدایم زد: «فرهاد!». رفتم بیرون. بعد خودش رفت توی قهوه خانه. شنیدم که می گفت: «شیرین عقل گیر آوردید بروید بابای پُفیوزتان را مسخره کنید». من داشتم با دستمال آب دهانم را که همیشه خدا از گوشه لبم آویزان است پاک می کردم.

دستمال را مادر برایم دوخته. آبی است. حالا هم توی جیبم است. با لیلا که حرف می زنم، با آن لبهایم را پاک می کنم، تا تمیز باشند.

چقدر تاریک است. ظلمات است. رسیده ام به



بیجارها، از اینجا تا شیجان باید توی بیجارها راه بروم. نزدیکترین راه است. حواسم باشد، پایم سر نخورد و نیفتم توی گل.

نمی‌دانم لیلا چه کار دارد. آن دفعه هم نفهمیدم. اصلاً یادم رفت پرسیم. تا قبل از اینکه ببینمش یادم بود، همین که دیدمش همه چیز از یادم رفت. حتی یادم رفت تا به چشمهایش نگاه کنم و ببینم خسرو راست می‌گوید یا نه. پرسیده بود: «اولین بار کجا دیدیش؟» گفتم توی چهارشنبه‌بازار. پرسیده بود «از کجا فهمیدی شیجان طایفه است؟» گفتم: «دنبالش کردم». گفت: «از چوکام تا شیجان؟» سر تکان دادم؛ دوبار، یعنی: بله، بله. خسرو سؤال که می‌پرسید، قیافه‌اش نشان نمی‌داد، دارد مسخره‌ام می‌کند. نمی‌بایست به بچه‌ها می‌گفت تا اذیتم کنند.

آن شب هم از وسط همین بیجارها رفته‌بودم. می‌ایستم؛ سرم را بالا می‌گیرم. صدای شغال همه جا را پر کرده‌است. سبزی ساقه برنجه خوب معلوم نیست، و توی این تاریکی سیاهند؛ و اگر باد بسایید نمی‌توان صدای به هم خوردن ساقه‌هایشان را شنید. به هر طرف نگاه می‌کنم بیجار است و سیاهی. نکند امشب هم مثل آن شب

موقع برگشتن تازه یادم بیاید، که باید بترسم. به خسرو که گفتم از وسط همین بیجارها رفته‌ام پیش لیلا؛ اول باور نکرد؛ بعد گفت: «اگر شیجانیها بدانند یک نفر چوکامی، حتی خنگی مثل تو، نصفه شب می‌آید پنجره اتاق دخترشان را می‌زند، حتماً سر به نیستش می‌کنند؛ فرقی هم نمی‌کند که طرف خل باشد.» من آخم کردم که چرا این حرفها را می‌زند. می‌خواستم دیگر برایش حرف‌نزنم؛ هیچ وقت. اما نمی‌شود. خیلی وقتها دلم می‌خواهد یک نفر را گیر بیاورم و از لیلا بگویم.

آن هفته نه، آن یکی هفته، رفتم چهارشنبه‌بازار. چکمه نپوشیدم. سلمانی هم رفته‌بودم. لیلا را دیدم. انگاری هر هفته می‌آمدند چوکام، چهارشنبه بازار. شانسی خسرو را هم دیدم. کنار تیر چراغ برق ایستاده‌بود. داشت به زنها نگاه می‌کرد. از توی دست چپش که کنار تیر بود دود بلند می‌شد. سیگار را طوری توی دست گرفته‌بود که کسی نفهمد. رفتم نزدیک. چندان خوشش نیامد که رفته‌ام پیشش. جز توی محل، جای دیگر، با من حرف نمی‌زند. لیلا را نشانش دادم. لیلا و مادرش داشتند پارچه قیمت می‌زدند. لیلا چادر سرکرده‌بود. کفشهایش گلی بود. آنها که دور شدند، گفت: «اینکه لوچ بود هر چند برای سرت هم زیادی است.» اما چرا من که اینقدر به لیلا نگاه کرده‌ام متوجه نشدم. حتی آن غروب هم که تا شیجان دنبالش رفتم و پشت خانه‌شان با او حرف زدم، و او گفت: شبها توی آن اتاق می‌خوابد؛ و دستش را دراز کرد و با انگشت پنجره آبی اتاقش را نشانم داد؛ متوجه چشمهایش نشدم. خواستم بگویم: اشتباه می‌کنی؛ که خسرو گفت: «آه مرده‌شور آن دهان نکبت را بشوید؛ پاکش کن!» و من دستمال آبی را در آوردم و اول دهانم را و بعد که به اصرار خسرو از او دور شده و تنهایی راهی خانه‌شدم، و در راه داشتم به لیلا و

چشمهایش و خسرو و آب دهانم فکر می‌کردم؛ چشمهایم را پاک کردم.

چیزی نمانده. انگاری فکر که می‌کنم و می‌روم؛ راه کوتاه می‌شود. اصلاً حالیم نشده. کی رسیدم. پنجره خانه‌های شیجان روشنتر شده‌اند. دارم می‌رسم. لیلاجان دارم می‌آیم. چه کارداری؟ چه کار ندارد؟ هر چه فکر می‌کنم، خوابم یادم نمی‌آید. فقط می‌گفت: «فرهاد بیا کار دارم.»

آخ! باز هم پایم سر خورد. شانس آوردم چکمه پاک‌رده‌ام. توی این ظلمات اصلاً نمی‌شود دید.

یادم باشد تمام حرفهایم را به لیلا بگویم. بهتر است تا خانه‌شان حرفهایم را واگو کنم، تا مثل آن دفعه یادم نرود.

رسیده‌بودم به «روشن آب»؛ و باید از آن می‌گذشتم. خودم هم نفهمیدم چطور، اما گذشتم خسرو باور نمی‌کرد. «راستی چطور از روشن آب گذشتی حتماً می‌خواهی بگویی شناکردی؟» گفتم که: نه شنا نکردم. اصلاً شنا بلد نیستم. گفتم: «از روی آن تخته بنایی ردشدم.» باورش نمی‌شد. من هم تندآند لبهایم را با دستمال پاک می‌کردم، تا دو بامبی نژند توی سرم و نگوید: مرده‌شور آن لب و لوچه‌ات را بشوید. چند بار تصمیم گرفتم دیگر برای خسرو از لیلا و از هیچ چیز دیگر حرف نزنم؛ اما نمی‌توانم، دلم می‌گیرد. باینکه خسرو به بچه‌های محل گفت و آنها هم دست می‌اندازند، و حتی موضوع به گوش آقا جان هم رسیده‌است، اما باز هم ...

نیمه شب بود که رسیدم. آن سمت «روشن آب» بودم، «روشن آب» انگار آبش مثل هوا و مثل آسمان و مثل بیجارها و مثل تمام دنیا سیاه بود و تاریک، صدای آب را می‌شنیدم که از کنار شیجان و کنار چوکام رد می‌شد. حالا چوکام آن طرف «روشن آب» بود و من توی شیجان بودم.

آقاچان گفت: «شیجانیها نانچیبند». لیلا گفته بود: «چوکامیها مردنند». من به آقاچان گفتم: «اصلاً هم این طور نیست». لیلا گفته بود: «تو به آنها نرفته‌ای» آقاچان گفت: «حالا چه شده، سنگ شیجانیها را به سینه می‌زنی» و داس را تیز کرد. من به لیلا گفته بودم: «تو هم نانچیب نیستی.» لیلا نگاه کرده بود. من به تیزی داس آقاچان نگاه کردم. پشت خانه‌شان بود. هر چه فکر می‌کنم یسادم نمی‌آید چشمهایش چپ بوده باشد. خسرو دروغ می‌گوید.

تخته بنایی از چوکام به شیجان وصل است. «روشن آب» که آبش انگاری سیاه است، مثل نفت از زیر تخته رد می‌شود و صدایش انگاری تخته را تکان تکان می‌دهد. آرام پاروی تخته می‌گذارم. آن دفعه کمتر می‌ترسیدم.

از وقتی خسرو گفت: چند نفر تا حالا تویش غرق شده‌اند؛ می‌ترسم. حالا به وسط تخته رسیده‌ام.

روشن آب انگاری سرعتش، صدایش و سیافیش بیشتر شده است. آقاچان گفت: «بیجارها

تب کرده‌اند، بر پدر این شیجانیها لعنت!» لیلا گفته بود: «خوب بیجارهای شیجان هم آب می‌خواهد.» آقاچان توی حیاط داشت داس تیز می‌کرد. گفتم: «خوب بیجارهای شیجان هم خشک است، آب می‌خواهد» آقاچان گفت: «اما نه همه روشن آب را؛ ارث بابایشان که نیست» و ناخنش را کشید روی تیزی داس. با لیلا توی باغ پشت‌خانه‌شان ایستاده بودیم. آقاچان می‌خواست درختهای حیاطمان را هرس کند. لیلا گفته بود: «اصلاً این

چوکامیها با شیجان لچ کرده‌اند» تخته تمام شد. پایم را می‌گذارم روی زمین شیجان. حالا باید آهسته از روی پرچین پشت خانه‌شان رد شوم. رفته بودم توی حیاط و خودم را رسانده بودم به پنجره اتاقش. با سنگریزه زدم به شیشه پنجره، که رنگ آبیض در تاریکی معلوم نبود. می‌بایست آهسته بزخم تا صدا به اتاقهای دیگر نرسد. بیدار نشد. دوباره زدم. باز نکرد. خوابش چه سنگین بود! دوباره بیدار نشد. پنجره غرغز کرد و باز شد. صورت لیلا وسط پنجره بود و دو دستش به دو لته آن، که از روشنایی که معلوم نبود از کجاست، رنگ آبیض کمی پیدا شده بود. چشمهایش خواب‌آلود بود.

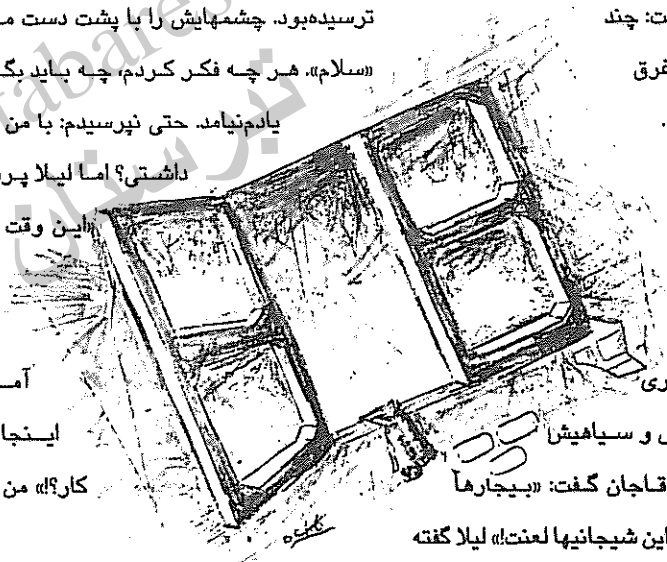
چپ بود؟ نه نبود؛ نمی‌دانم. امشب یادم باشد خوب نگاه کنم. «سلام». جواب نداد. انگاری ترسیده بود. چشمهایش را با پشت دست مالید: «سلام». هر چه فکر کردم، چه باید بگویم، یادم نیامد. حتی نپرسیدم: با من کار داشتی؟ اما لیلا پرسید:

«این وقت شب آمدی اینجا چه کار؟» من فقط

گفتم: «خوابت را

دیدم» و حتی نگفتم: توی خواب صدایم زدی، که بیایم. بعد ساکت شدم. لیلا هم چیزی نگفت. آن همه حرف که در راه، توی بیجارها آماده کرده بودم، همه از یادم رفته بود. آنقدر ساکت ماندم، تا خلاصه مجبور شدم، چیزی بگویم: «بیجارهای شما آب دارند؟». لیلا دوبار سرش را

پایین آورد؛ یعنی بله، بله. و گفت: «آب دارند.» دوباره ساکت شدیم. هم من، هم او، همه جا تاریک بود و سیاه بود. من دستمال را توی دستم داشتم. یادم باشد امشب دیگر لال نشوم و همه حرفهایم را به لیلا بزخم. رسیدم؛ خانه‌شان آنجاست. پنجره اتاقش تاریک است. باید از روی پرچین رد شوم. زور می‌زنم و به هر جان‌کنندی می‌روم آن طرف. شانس آورده‌ام توی خانه‌شان سگ ندارند. سنگریزه‌ای پیدا می‌کنم. یک بار، دو بار، سه بار، چهار ... نزده، باز می‌کند از خواب که بیدار می‌شود انگاری، قشنگتر می‌شود. هم اتاقش و هم بیرون تاریک است. یکو می‌پرسد: «باز هم...؟» می‌خواهم بگویم: خوابت را... نمی‌گویم. حتی سلام هم نمی‌کنم. دستمال را در دست فشار می‌دهم. می‌خواهم بگویم: توی خواب صدایم زدی، که بیایم. اما همین طور لال می‌مانم و به صورتش نگاه می‌کنم و به پنجره. توی تاریکی، پنجره به اندازه گردی صورت لیلا سفید است. آن دفعه هم ساکت شده بودم. پس این همه حرف که در طول راه، میان بیجارها ساخته‌ام...؟ آن دفعه آنقدر ساکت مانده بودم که لیلا پرسیده بود: «برنجهای شما چطور؟» و من سرم را دوبار پایین آورده بودم؛ یعنی، بله، بله. و گفته بودم: «آب دارند». بعد آنقدر ساکت ماندیم که خلاصه مجبور شدم خداحافظی کنم و برگردم خانه. هیچ چیز یادم نمی‌آید. قلبم تندتند می‌زند. صدایش را می‌شنوم. حتماً لیلا هم می‌شنود. انگشت پاهایم را توی چکمه، می‌جمع می‌کنم و می‌باز می‌کنم. کف چکمه‌ها را با انگشت پاهایم می‌خارانم. دهان باز می‌کنم، تا چیزی بگویم؛ نمی‌گویم. آب دهانم می‌آید پایین. دستم را بالا می‌آورم تا با دستمال لبهایم را پاک کنم؛ نمی‌کنم. حتی به چشمهای لیلا هم نگاه نمی‌کنم. دستمال آبیض را روی پنجره می‌گذارم و برمی‌گردم.



گیلان جان

گیلان جان! تسی نسامه بَمَزَد
می دیلا هیزارلا سوجانه تسی درد
می گیلان! چی تسی گولی سر پا بنا
کی تسی خُوینِ سر آتولا بنا
تو سبز پیرانی! تسی ناسجه داریم
ایسایی آسی ور تسی قدرا ناریم

هوا خو چراغا هتو فوزه
تسی الله تسی تی امسه سوسو زنه
تسی گور خانه ترکه کی بیدارابیم
گولاخانه بشکس وახب دارا بیم:
گورا ده تسی دریا مانستاننها
تسی لاجان مانسان کوهستاننها
گورا ده گورا وا بیشیم از تسی ور
چی تسی آستارا یو تسی هسپر بتر
تسی املش تسی فومن تسی منجیل تسی رشت
تسی صحرا تسی دریای جنگل تسی دشت
آمی سر بیجیره آمی چوم فیچه
هیزارم بسیدینیم نیهیمی نییده

نانم کویتایا وا زیارت کودن
تسی راسر چی چیزانکی وافونکودن...
گیلان جان! گیلان جان! تسی نایه بمرد
می دیلا هیزارلا سوجانه تسی درد
هیزارجا بیشیم باز تسی ناما بُوریم
بدار تا قیامت تسی را یا بُوریم
خمام - معصومه نصیر پور

شعر گیلکی

هسا شعر

۱
دو خوشانه زندگی فانوسا
مرا نوشون نده
اون وا گیرا نینا
متر با موج

فانوس خاموش زندگی را / نشانم مده /
روشن کردن آن را / به من بیاموز

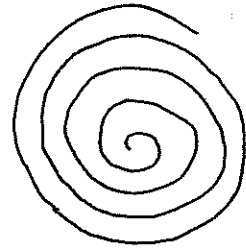
۲
گورتک ونگ خوسی
آسمون دپرکسه
فیچالشته ابر دیل
بیگیته یه.

بر اثر غرش رعد / آسمان از خواب پرید /
دل فشرده ابر / گرفته است

۳
سبزدار قورباغه
بوغضا گیته
آسمون،
خو وارشی ساروق توشکه
وا گوده.

قورباغه برختی را / بغض گرفته است /
آسمان / کره بچه بارانی خود را / گشوده است

لشت نشاء - سیدرضا پیکرستان



تاریکی جا تی چومان سونوکونه
باغ بسی گول بهاربو نوکونه
ای سخت روزگار بسی وفا مین
بوسوته دیلا هیچکی فو نوکونه
لشت نشاء - بهمن صفایی

همش چیک پر زنینم، پرچیک نوخوریم
چیک آنیشتیم گه تا پاچیک نوخوریم
سر چیک زان فرصت ائره نئای
خوجون چیک زنینم تا چیک نوخوریم
لنگرود - علی بالائی لنگرودی



« ایستگاه آخر »

شادی پروزی

پیاده می شوی در ایستگاه
قطار دستمالش را برایت تکان می دهد
گام بر می داری
بر موزاییکهای موازی
و خیابانهای خالی
آنسو تر نشسته اند

منتظرانی رمیده و ملول
با لباسهای مندرس
و مردمکسانی سپید
سیاهی می رود چشمانت
در بوی گس گورستان

چرخ می خوری
و به کوچه های تاریک تکیه می دهی
کوچه های پیرشده در سکوت
با خانه های مکرر

که پیایی می پرسند
پس قطار بعدی

کسی

می رسد

از راه ؟

« چهار راه فریب »

سکینه سلمانی (آرامش)

خوشبختی را
در کدام چهارراه فریب

گدایی می کنی

پشت پرچین خانه تان
صبحها

چشمی برای لمس کردن
اگر برایت مانده باشد
حس خواهی کرد

آرزویی

جوانه تنهایی را

صدا می زند

خوشبختی

پشت شیشه های کدر

نقش نمی بندد

باور کن

مرداد ۷۶

« انتظار »

مجتبی پورمحسن

هرسناک است

به انتظار شب نشستن

به وقت پوست اندازی روز

انتظار همیشه برای آمدن نیست

گله، نیامدن گرگ را

به انتظار می نشیند

۷۵/۹/۲۵

آرش عنایب

مویه می کند شعر

در کزختی دستانش

رج که می خوری در آینه،

بی واژه

راز آمیز

۷۳/۶/۲۳



بهرام پورمحمد عزیزاده

نشست و زیر باران خیس شد قو.
و مثل جوکیان، قدیس شد قو.
برای خاطر مرگی قشنگش
میان شاعران تندیس شد قو.

شعر فارسی

« پرواز به ستون ۷ »

محمد طلوعی برازنده

چون دستانِ بازِ فرشته‌ای

که می‌افتد

منقار، منقار

به دنبالِ هم

پیکان به سینه می‌نشیند

منقار، منقار

صوتِ ناوکش

آسمان می‌شکند

پرنده

پرنده

پرنده

پرنده

پر ...

پر ...

« بدرقه »

افشار رئوف

اتویوس می‌گذرد

مثل عقربه‌ها که می‌گذرند

«دودِ آگروز اتویوس است

که جهان را سیاه کرده

یا

سپیدی دستِ تو

که بدرود را، پشتِ پنجره

تکرار می‌کنند؟»

اتویوس باز نمی‌آید

مثل لحظه که می‌گذرد.

خرداد ۷۶

« و سوسه »
شیدا مکان

در بادهای شمالی

تنها بوی پیراهن تو وزیدن می‌گرفت

با دنیایی از وسوسه

که پرنده‌های عاشق را

در آسمان ارغوانی

به دشت آواز می‌کشاند

رشت - آذر / ۷۶

رفتن

نام تو است

نیامدن

نام همه ...

با هر که هستی

بیش از همه

دوست می‌دارم

رضا چراغی ۷۶/۹/۲۲

پشتِ باران کسی مُرد،

آیا این همان معنی داد و جیغ است؟

من که هستم که این بدگمانی

با دلم گاهگاهی رفیق است؟

خواب و بی‌خوابی از من گذشته است،

لحظه‌ها مثل آوارِ سنگی ست

آنچنانم که در خواب حتا

چشم من روی چیزی دقیق است

یک نقر عاشقم بود و گم شد

بعد از آن من گریزانم، انگار

دست من روی جسمی از آتش،

پای من روی یک شعله تیغ است

چشم‌هایی برایم نمانده‌است

تا شبش یا چراغش بگویم

آنچه مانده‌است تکرارِ حرفی

از همان خاطراتِ عتیق است

پشتِ باران کسی مُرد،

این بار (،) حرفم از بدگمانی گذشته‌است

این که می‌بارد اینجا نه باران!

فصلِ انبوهِ خونی رفیق است

ظاهر پور شعبان



باران و پاورهای آن در گیلان

دکتر حمید قهرمانی

باز باران

با ترانه

با گهرهای فراوان

می خورد بر بام خانه ...

«گلچین گیلانی»

هنوز آهنگ لطیف این شعر زیبای دبستانی در گوش ما طنین انداز بوده و کماکان ریزش مداوم باران نیز بر سقف‌های خانه‌ها مانده و گویا حکایت باران همچون قصه‌های هزار و یکشب شهرزاد که برای رهایی از مرگ خود هر شب قصه‌ای ساز می‌کرد، باران نیز با قصه‌ای آهنگین گوش ما را نوازش داده و گویا پایانی بر آن متصور نیست.

در مورد اوضاع جزئی گیلان، بارانهای مداوم آن و پیش‌بینی وضعیت هوا، نقل قولها زیاد بوده و افسانه‌ها نیز فراوان گفته شده است. قزوینی (زکریایان محمدبن محمود القزوینی) در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» خود در مورد گیلان چنین می‌گوید: [گیلان] سرزمینی است در میان دریای خزر و قزوین. به هر جا روی مرداب است، کوه است، دره است و تالاب است. گشت و گزار در آن سامان طاققت فرسا و دشوار است. باران معرکه می‌کند. بعضی اوقات مدت چهل شب و روز لاینقطع باران آید. ساکنانش که خانه‌شان از چوب و نی تشکیل شده از باران بس هراسانند. به من گفتند اگر در شب بارانی شغالها زوزه‌کنند و سگها در پاسخ آنها واق‌کنند فردا هوا صاف و آفتابی باشد. من این را باور نکردم تا چندین بار آزمودم. راست می‌گفتند» (۱)

خواندمیر نیز در تاریخ خود چنین اظهار نظری را قبول داشته و می‌گوید:

«گویند که در جیلان (مغرب گیلان) چند شبانه‌روز پیوسته باران بارد و کار مردم با اضطراب انجامد. اگر در شب آواز شغال شنوند و

مقتضای خاصیت هوای آن اقلیم در نهایت اعتدال خلقت و خوی می‌باشند» (۶)

ولی ظاهراً آن روی سکه برای ابن خلدون و تعدادی دیگر از نویسندگان پوشیده‌مانده چرا که آب و هوای گیلان همچون شمشیر دولبه عمل می‌کند، چنانچه خوجکو، محقق و دانشمند لهستانی الاصل و کنسول روس در گیلان، این مسأله را در کتاب خود بیان می‌کند. او در جایی از کتابش می‌نویسد: «گیلانیها معتقدند در این گذرگاه که از زندگی به مرگ منتهی می‌شود اگر کسی در رأس یکی از کوههای گیلان بایستد، قسمتی از ریشش که این طرف کوه است با عطر گلها، خوشبو می‌شود و حال آنکه قسمت دیگر ریشش به سبب خشکی صحاری آن طرف کوه پر از گردوغبار می‌گردد» (۷)

پزشک مشهور و نابغه شرق، ابن سینا این مسأله را خوب دریافته و در قانون خود چنین می‌نگارد:

«هوای مرطوب با اکثر مزاجها مساعد است. به رنگ پوست زیبایی می‌دهد، آن را نرم می‌گرداند و منافذ پوست را بازتر می‌کند و آنها را خالی می‌گرداند. لیکن بر اثر کشادگی منافذ پوست بیم تعفن نیز می‌رود» (۸)

ناگفته نباید گذاشت که در قدیم بروز بسیاری از بیماریها بویژه بیماریهای همه‌گیر را به تعفن هوا نسبت می‌دادند. امروزه، علاوه بر آنکه تغییرات کمی و کیفی هوا را باعث عوارض و ناراحتیهای بسیار می‌دانند، نامساعد بودن هوا و مقدار ریزشهای جوی را از عوامل مؤثر در بروز و انتشار بیش و کم بسیاری از بیماریها به‌شمار می‌آورند و علاوه بر آن هوا را عامل انتقال دسته مهمی از بیماریها می‌شناسند. این وضعیت آب و هوایی ظاهراً باعث توقف تعدادی از کاروان‌های جهانگردان و سفرا شده و برای عده‌ای نیز این تصور پیش آمده که در سراسر سرزمین ایران تنها در گیلان است که باران می‌بارد. (۹) شاید یکی از تفسیرهایی که برای این مثل معروف که «مرگ خایی بوشو گیلان» یعنی اگر طالب مرگ هستی برو گیلان می‌توان نمود همین رطوبت زیاد آب و هوای گیلان است که

مستعاقب آن سگ بانگ‌کند البته بامداد باران تسکین‌یابد و هوا منکشف شود» (۲)

در سفرنامه‌های جهانگردان نیز کم و بیش به این مسأله برمی‌خوریم. میرزای قزاقی در سفرنامه خود در وصف رشت گوید: «... و در چهارفصل در این شهر [رشت] باران می‌آید و گاهی می‌شود که چهل، پنجاه روز کسی آفتاب را نمی‌بیند و از عجایب آن است که هر روز که شغالها فریادکنند و سگها جواب فریاد آنها را بدهند فردا آفتاب می‌شود و اگر جواب ندادند آفتاب نخواهد شد. این را در کتب قدیم هم در احوالات گیلان نوشته‌اند و کراراً به تجربه هم رسیده است» (۳)

قدیمیهای گیلان نیز اینگونه نقل می‌کردند که اگر گریه رو به قبله خود را بلیسد فردا هوا آفتابی خواهد شد و اگر پشت به قبله قرار گرفته و خود را بلیسد فردا باران خواهد آمد. این باور افسانه‌ای و فولکلوریک نه در منطقه و کشور ما، بلکه در سایر کشورها با اندکی تفاوت به چشم می‌خورد.

گفته می‌شود در ژاپن قدیمها معتقد بودند که گریه‌ای که صورتش را می‌شوید (با خیساندن دست با زبان و کشیدن آن به صورت) اگر رویش را به غرب کند و بشوید فردا آفتاب خواهد شد و اگر در این حال رویش را به شرق بگرداند، فردای آن روز باران خواهد آمد. (۴)

از نظر تقسیم‌بندی جغرافیایی قدیم، رشت متعلق به اقلیم چهارم می‌باشد که مستوفی در قرن هشتم هجری از جمله قدیمی‌ترین مؤلفینی است که از شهر رشت اسم برده است. (۵)

آب و هوای مرطوب شمال را طبیعی دانان و پزشکان برای سلامت جسم و روح مفید دانسته چنانکه ابن خلدون در مقدمه‌اش به آن اشاره کرده است: «اقلیم چهارم از همه اقلیمها معتدل‌تر است، زیرا بیش از همه اقلیمها در حد واسط قرار دارد و از این رو ساکنان آن به

باعث بیاریهای رماتیزی و استخوانی و ... می‌شود.

در ضرب‌المثل‌های دیگر این دیار نیز کم‌وبیش به مسأله بارندگی‌های طولانی و زیاد این منطقه برمی‌خوریم. چنانچه از دهان قدیمیها گاهگاه می‌شنویم:

«بارش بوارسته، ترکه دوراسته» یعنی، باران باریده، از ترک سقف هم گذشته است. (۱۰)

در این رابطه افسانه‌ها و باور داشته‌های بسیاری در ذهنها مانده است. از آن جمله این‌که در وجه تسمیه رستم‌آباد (از توابع رودبار) گفته می‌شود که رستم، پهلوان نامی ایران به منظور نجات یکا ووس از چنگ دیوان، بر آن شد که از راه گیلان به مازندران برود. اما وقتی به حدود رستم‌آباد فعلی رسید، گل‌های چسبناکی که بر اثر بارندگیهای چند روزه پدید آمده بود آنچنان پهلوان تاریخی ایران را در مانده ساخت که به زحمت قدم برمی‌داشت تا جایی که ناچار به بازگشت گردیده و از راه دماوند به مازندران رفت. (۱۱)

تعدادی از سفرا و جهانگردان در دیدار از گیلان به‌وجود آمده نوشته‌های بسیاری در مورد آن از خود به جای گذاشتند.

چارلز ریچارد، سیاح انگلیسی، رشت و باغهای مصفاپاش را با باغهای انگلستان و «هایدپارک» مقایسه می‌کند. (۱۲)

شاعر معاصر مرحوم حبیب یغمایی می‌گوید:

بهترین شهرها شهر رشت است.

چون بهشتی در آردی بهشت است.

نقش و جایگاه زبان گیلکی در جامعه امروزی گیلان

مهرداد اقبالی فرد

زبان گیلکی یکی از کهن‌ترین زبانهای ایرانی می‌باشد که متأسفانه در سالهای اخیر به علت‌های گوناگون مورد بی‌توجهی مردم و مسئولان و رسانه‌های جمعی قرار گرفته است. در اینجا بصورت خلاصه به وضعیت این زبان در صدا و سیما و مطبوعات و بین مردم به‌خصوص جوانان می‌پردازیم.

الف. صداوسیما: از رسانه‌های گروهی

بسیار قوی در جوامع امروزی از جمله گیلان می‌باشد و تا چندی پیش نسبت به زبان گیلکی بسیار بی‌تفاوت بود ولی در حال حاضر خوشبختانه سیمای مرکز گیلان متنی است که توجه جدی به این زبان معطوف داشته و نسبت به گذشته از زبان گیلکی در مکالمات و برنامه‌ها و گزارشهای خود بیشتر استفاده می‌نماید ولی باز انتظار می‌رود که بصورت فراگیرتر از این زبان در برنامه‌های خود استفاده کند؛ بخصوص اکنون که شنیده و خوانده می‌شود که شبکه استانی سیمای مرکز گیلان (شبکه پنجم) تا پایان امسال راه‌اندازی خواهد شد که به تبع آن انتظار مردم نیز در مورد غنی‌شدن این برنامه‌ها بیشتر می‌شود و جای امیدواری است که بعضی از نارساییهای کنونی در آینده به طور کامل برطرف شود.

بدنیست که در مورد صدای مرکز گیلان نیز بگوییم که خوشبختانه از زمانی که صدای مرکز گیلان برنامه‌های خود را از یکی دو ساعت در روز به چندین ساعت افزایش داده است و تبدیل به شبکه استانی صدای مرکز گیلان گردیده اهمیت بکارگیری این زبان هم نسبت به گذشته زیادت یافته است و اکنون به سمت و سوی بهتر شدن پیش می‌رود.

ولی ضعف عمده‌ای که در صدا و سیمای مرکز گیلان مشاهده می‌شود بخش عمده‌ای به علت عدم بکارگیری و برخورداری از حضور صاحب نظران و متخصصان و افراد آگاه از این زبان می‌باشد، که در این صورت کلمات اصیل و جملات آراسته‌تری در این دو رسانه مورد استفاده قرار می‌گیرد که می‌تواند مورد توجه

تعداد بیشتری شنونده و بیننده باشد.

ب. مطبوعات: در سالهای گذشته تعداد کمی از هفته‌نامه‌های گیلان به زبان گیلکی توجه نشان می‌دادند اما متأسفانه در حال حاضر با وجود اینکه تعداد هفته‌نامه‌ها افزایش یافته ولی توجهی نشان داده نمی‌شود. به جز هفته‌نامه نقش‌قلم که ماهانه تعداد اندکی از صفحات خود را در اختیار فرهنگ بومی گیلان قرار می‌دهد و مشخص نیست که آیا این حرکت هم مثل حرکت‌های یکی دو هفته‌نامه در چند سال قبل ادامه‌دار خواهد بود یا مقطعی می‌باشد.

البته در این میان تنها مجله گیلان، یعنی «گیله‌وا» در هر شماره بخش عمده‌ای از مطالب خود را به این امر مهم اختصاص داده و توانسته نقش عمده‌ای در اشاعه زبان گیلکی در منطقه داشته‌باشد. سئوال این است چرا در زمانیکه (صداوسیما) کمتر به این زبان توجه نشان می‌دادند مطبوعات این خلاء را تا حدودی پُر می‌نمودند، ولی حالا که صدا و سیما بیشتر به این امر توجه می‌نماید نقش مطبوعات ضعیف شده است؟

پ. عامه مردم بخصوص جوانان:

با وجود فعالیتهای احیاگرانه زبان گیلکی که در بالا اشاره شد امیداین می‌رود که خود باختگی شدید فرهنگی که متأسفانه در بین مردم بخصوص جوانان گیلانی مشاهده می‌شود کم‌گردد ولی هنوز تا رسیدن به یک حد معقول فاصله زیادی وجود دارد. البته عامل اصلی این خود باختگی از عدم شناخت هویت فرهنگی خود ما جوانان می‌باشد به امیدروزی که جوانان گیلانی هویت خود را انکار نکنند چونکه اگر جوان به خودمتکی و بر خویشتن خویش بازگردد و فرهنگ و بینش و تمدن کهن خود را بشناسد باید مطمئن باشد که دیگر خود را نفی نخواهد کرد و این ضرب‌المثل قدیمی را از یادتبریم که «کلاچ خاصی زرج راه شونا یادبگیره خو را شونا جخترادا» (کلاچ می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خود را هم از خاطر برد). امیدواریم که به این مرحله نرسد ولی اگر خواهان زنده‌نگه داشتن زبان مادری خود باشیم و می‌خواهیم که این زبان را از گوشه انزوای خود خارج بنماییم باید تمامی رسانه‌های جمعی در راه اعتلاء و اشاعه و بسط و تعمیق زبان مظلومان کوشا باشند. به امید چنین روزی که اگر بخواهیم دیر هم نیست.

- ۱ - آثار البلاذ و اخبار البلاد، قزوینی، ص. ۱۲۸ - ۱۲۷
- ۲ - تاریخ جیب‌السیری اخبار الراد بشر، خواندمیر، ج ۴، ص ۶۵۲
- ۳ - سفرنامه میرزا محمد حسین حسینی فراهانی، ص. ۴۰
- ۴ - سفرنامه یوشیدا ماساهارو، ازوده‌ها، ص. ۲۹۹ : ص. ۴۳۸
- ۵ - زمة القلوب، مستر علی ج ۲ - ص ۱۶۲
- ۶ - مقدمه ابن‌خلدون، ج ۱، ص ۱۵۳
- ۷ - تاریخ گیلان، خوجکری، ص. ۹
- ۸ - قانون، ج ۱ - ص ۲۷
- ۹ - دستوری سفرنامه کاشف، ترجمه صادق همایونی، ص. ۶۰ به نقل از مقدمه سفرنامه به قلم کوزنوف ص. ۲۷.
- ۱۰ - واژه‌نامه گریش گیلکی، احمد مرعشی، ص. ۵۱۲
- ۱۱ - گیلان در گذرگاه زمان، فخرایی، صص. ۲۰ و ۱۹
- ۱۲ - همان مأخذ، ص. ۲۴

با همکاری حمید زهت شعار

در معرفی هنرمندان جوان
و کانون‌های فرهنگی آزاد

«امیر زیباکناری، آهنگساز، خواننده

و مدیر کانون موسیقی زیبا»

مرکز آموزش موسیقی «آموزشگاه فارابی» در سال ۱۳۶۹ با مجوز رسمی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و به اهتمام زنده‌یاد سیدعلی زیباکناری در رشت تأسیس گردید.

پس از فوت مرحوم علی زیباکناری، فرزند وی، امیر زیباکناری (متولد ۱۳۵۱) که از دوران کودکی تحت سرپرستی پدرش با موسیقی آشنایی یافته بود، در زمینه فراگیری موسیقی و اشتغال به آن مصمم‌تر گشته و در ادامه نزد

استادانی چون احمدقربانی، فرزین صابری و مهندس ناظمی به فراگیری تنبک پرداخت.

در این دوران نظر به اینکه از سنین کودکی و نوجوانی همواره با ردیفهای آوازی موسیقی اصیل ایرانی خوگرفته بود، به جهت ادامه هر چه بهتر راه زنده‌یاد پدرش به فراگیری ردیفهای آوازی روی آورد و از محضر استادانی چون جمشیدکهریایی و فریدون‌پوررضا بهره‌برد. به دنبال آن از سال ۱۳۷۲ همزمان با بعهده‌گرفتن مدیریت مرکز آموزش موسیقی زیباکناری به تدریس در رشته تنبک پرداخت. این ایام مصادف با اوج فعالیت‌های گروه موسیقی سنتی زیبا بود که از سال ۱۳۷۰ با همت عده‌ای از جوانان هنرمند و سرپرستی خود وی تشکیل شده بود. از جمله برنامه‌هایی که گروه موسیقی سنتی زیبا با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان به اجرای آن نائل گردیده و با موفقیت پشت‌سرگذاشت عبارتند از:

اجرای برنامه موسیقی جهت امور خیریه (دی/۱۳۷۱)

یادبود بزرگمرد گیلان، میرزا کوچک‌خان (آذر/۷۲-۷۱-۱۳۷۰)

جشن بزرگ عید سعید خم (۱۳۷۲)

و غیره ...

امیر در این برنامه‌ها با اجرای ترانه‌های قدیمی مرحوم پدرش، خوانندگی را تجربه نموده، از آنجایی که اجرای برنامه‌های مذکور با استقبال بی‌نظیر مردم رشت همراه بود موفق به دریافت لوح تقدیر از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان گردید و در ارائه این راه بیش از پیش همت گماشت. در سال ۱۳۷۳، «ارکستر زیبا» با همکاری جوانان هنرمند و اهتمام آقای فرهادپوررضا سازماندهی شد.

پایه‌ریزی و تشکیل این گروه موسیقی تلاشی موفق جهت شناساندن موسیقی «پاپ» در گیلان بوده است که ضمن آن ترانه‌های گیلکی چون «نامید شیطان» (اسفند/۷۳) «خودا آینه» (اسفند/۷۴) و «رازو نیان» (تیر/۷۶)، «میرزا» (آبان/۷۶) در صداوسیما مرکز رشت تهیه و آماده پخش گردید. لازم به ذکر است که ترانه «خودا آینه» در جشنواره تولیدات مراکز شهرستانها (زیباکنار - اردیبهشت ۷۵) از سوی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران موفق به دریافت لوح تقدیر بهترین تنظیم آهنگ و نیز لوح تقدیر بهترین خوانندگی و یک سکه بهار آزادی گردید که یکی از موفقیت‌های گروه موسیقی زیبا محسوب می‌گردد. از جمله برنامه‌هایی که گروه موسیقی زیبا با خوانندگی امیر زیباکناری تاکنون اجرا نموده است:

۱ - جشن رابطین از سوی مرکز بهداشت گیلان (آذر/۷۴)

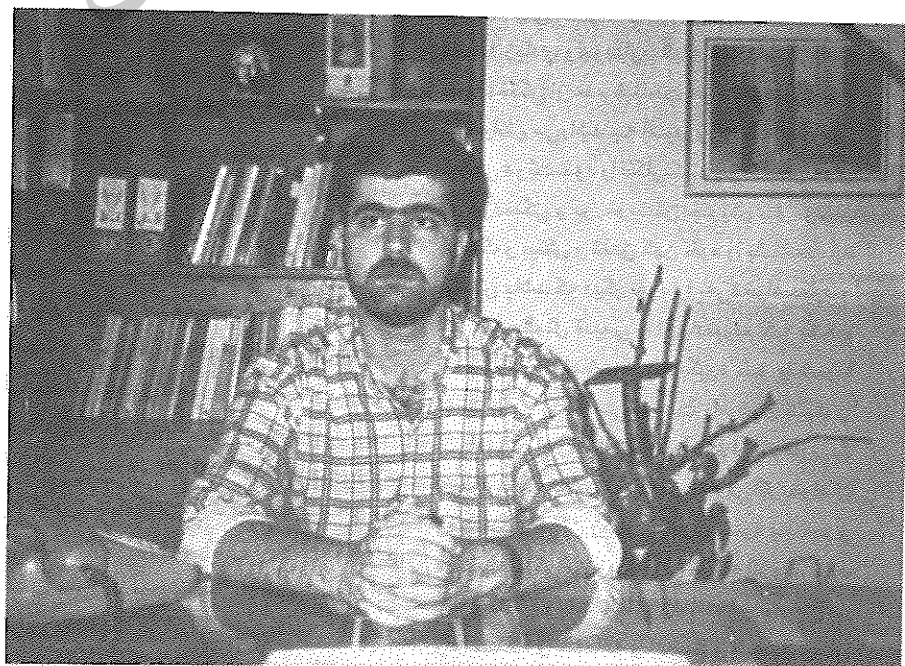
۲ - جشن نیکوکاری از سوی صداوسیما مرکز رشت (اسفند/۷۴)

۳ - جشن میلاد حضرت علی (ع) از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی (بهمن / ۷۴)

و ...

هم اکنون نیز «ارکستر زیبا» علیرغم مشکلات و نارسایی‌های اجتناب‌ناپذیر، مانند گذشته در زمینه ارائه ترانه‌های جدید به مردم گیلان فعال است.

و اما درباره جایگاه موسیقی «پاپ» در گیلان



«امیر زیباکناری»

«از میان نامه‌ها»

در این مقطع از زمان «در کجای جهان ایستاده‌ایم و نقش ما در این زمانه چیست؟ یکی از مسائلی که هر یک از ما به نوعی درگیر آن هستیم احساس مسؤولیتی است که در برابر جامعه خود داریم و مشکل از آن جایی آغاز می‌شود که در می‌یابیم دیگران توجهی به این امر مهم ندارند و حتی اهل منطق هم نیستند.

هشیاری در این زمینه باعث شناخت نقطه ضعف‌هایمان خواهد شد و گوشزد کردن آن به دیگران به نوعی انجام وظیفه محسوب می‌شود و در صورت رعایت آن از جانب جمع است که شاهد شکوفایی و پیشرفت در تمام زمینه‌ها خواهیم بود. می‌توان این احساس را به دیگران آموخت از واحدهای کوچکتر اجتماع شروع کرده و به کل جامعه رسید.

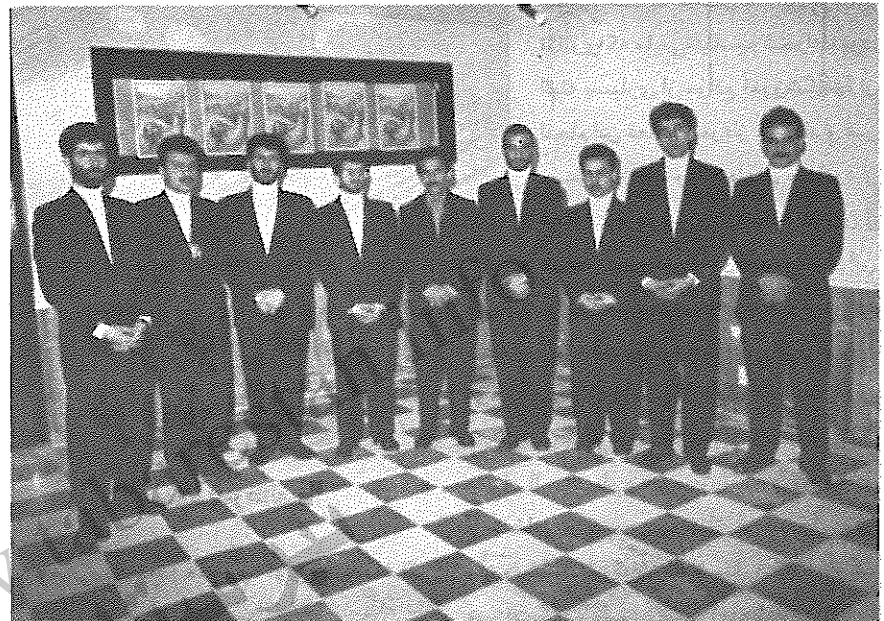
یکی از دوستان خاطره‌ای برایمان فرستاده‌اند که بی‌ارتباط با مسأله فوق نیست. ایشان نوشته‌اند که یک روز به قصد تفریح با چند تن از دوستان به خارج از شهر رفته بودیم. در طول راه بنا به تقاضای افراد گروه برای گرفتن تنقلات توقف کرده و من به سمت فروشگاه رفتم و با این که جنس مورد نظر ما در آن فروشگاه موجود بود از خرید آن امتناع کردم و وارد فروشگاه در آن سوی خیابان شدم و جنس را که تولیدشده در استان گیلان بود خریداری نمودم و در جواب سؤال دوستان که چرا چنین کردی؟ گفتم این جنس محصول گیلان است و خرید آن توسط گیلانی‌ها کمک به اقتصاد استان می‌کند ایشان در ادامه نوشته‌اند نتیجه این عمل خود را چند ساعت بعد دیدم که واقعا باعث خوشحالی من شد. با همان دوستان به کناره سفیدرود رفته بودیم و مشغول ماهیگیری بودیم که ناگهان متوجه سروصدای دوستان خود شدم که به کوچکترین عضو گروه پرخاش می‌کردند که فلانی نکن ماهی را در آب نینداز. ولی آن دوست نوجوان ما با خونسردی بچه ماهی را که گرفته بود در آب انداخت و با لحنی جدی گفت «بگذار برود بزرگ شود، تازه این کمکی به اقتصاد صیادی گیلان است.»

[با تشکر از دوست دانشجو

افشین زرواس از بجنورد.]

به این مهم جلب‌نماییم که نظارت و ساماندهی امر آموزش موسیقی همراه با حمایت‌های لازم مؤثر و مفید می‌باشد.

ما اکنون می‌دانیم که اقدامات فرهنگی، کارسازتر از هرگونه اقدامی نتایج پربار و ثمربخشی‌دیر خواهد داشت. می‌دانیم که جوانان



«گروه موسیقی کانون زیبا»

هنرمندی در گوشه و کنار این شهر و استان به طور گمنام به دور از هرگونه فعالیت هنری زندگی می‌کنند و هیچ نامی از ایشان نیست. می‌دانیم، پیش کسوتان موسیقی در خلوت و انزوا به سر می‌برند و اثری از ایشان به چشم نمی‌خورد. می‌دانیم که بهره‌برداری از تجارب آنان اقدامی کم‌هزینه و پرسود است. می‌دانیم که یکی از راه‌های مبارزه با تهاجم فرهنگی و معضل غربزدگی، موسیقی خودمان است. می‌دانیم آنان که دیر آمدند، زود رفتند و آنان که از پیش بودند، هنوز پشت درهای بسته مانده‌اند. حال چه وقت، کجا و چگونه به دانسته‌های خود عمل خواهیم کرد، الله اعلم... با تشکر از امیر زیباکناری که دردلبش را - که درد دل هنرمندان جوان گیلانی است - خیلی خودمانی، با گילה‌وای جوان در میان گذاشته است.

گفتنی بسیار است و بالطبع کوله‌باری از راهکارها - پیشنهادها - انتقادهای و راه‌حل‌ها را می‌توان به وادی سخن‌کشید.

آنچه در این میان محرز و آشکار است عدم سازماندهی صحیح در امر آموزش موسیقی و آگاهی مردم از این مقوله می‌باشد. امروزه تا

حدودی آموزش موسیقی در سطح آموزشگاه‌های وابسته به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی جریان دارد. اما نباید فراموش کرد که تعداد این مراکز - مدرسین مربوط و امکانات آموزشی و کمک آموزشی به هیچ‌وجه پاسخگوی تعداد علاقمندان نمی‌باشد.

با توجه به اینکه مراکز آموزشی موسیقی تحت نظارت سازمان‌های ذی‌صلاح می‌توانند ارائه‌دهنده بهترین روش‌های آموزشی باشند و نیز در راه شکوفایی جوانان مستعد گام‌های مؤثری بردارند، متأسفانه این مراکز از کمترین حمایت‌های دولتی برخوردار نیستند و تنها سرمایه‌گذاری اندکی در این زمینه صورت می‌گیرد. البته در اینجا لازم است ضمن تشکر و قدردانی از پیگیریها و نظارت‌های دقیق اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی نظر مسؤولین محترم را

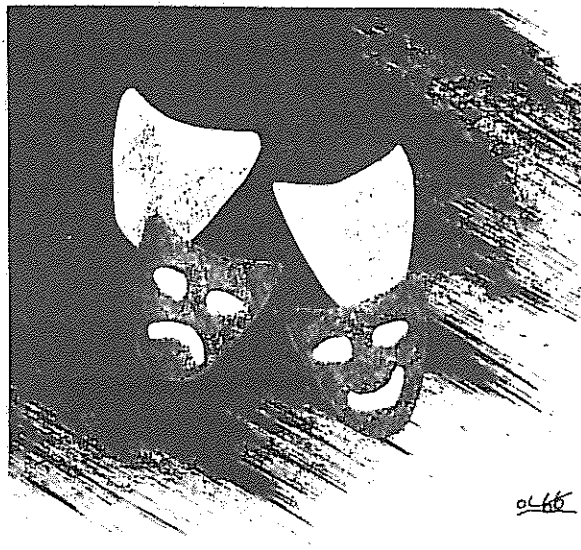
در سال ۱۳۷۶، در دفتر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رشت، وقتی میهمان مرکز، از گذشته نمایش در گیلان، تعریف‌ها کردند پرسیدند:

چرا امروز در این استان نمایش در رکود است. حقیر اشاره‌ای به نموداری که تعداد مراکز کانون و انواع فعالیت آنها را نشان می‌داد نمودم و مثال آوردم. ببینید در تمام سطح استان در هیچ یک از دفاتر کانون کلاس تئاتر و فعالیت نمایشی وجود ندارد، این نشانگر چیست؟ ...

سالهاست از مراکز پرورشی جوانان هلال احمر اخبار نمایشی بگوش نمی‌رسد و ظاهراً تلاشهایی که برای

راه‌اندازی کلاسهای آموزشی بکار رفته نتیجه‌ای نداده است. در کانون تربیتی، فرهنگی شهید رجایی وابسته به آموزش و پرورش ناحیه ۲ رشت فعالیت نمایشی تعطیل است حاصل تلاش مربی تئاتر کانون فرهنگی تربیتی شهید موسوی وابسته به آموزش و پرورش ناحیه ۱ رشت که در سالهای اولیه دارای رنگ و جلوه‌ای بود در سالهای اخیر کمرنگ گردیده است.

آموزش تئاتر - بازیگری - در هیچ کانون، سازمان، نهاد و مرکز فرهنگی هنری جدی گرفته نشده و نمی‌شود. مشکل اصلی و اساسی در راه جوانان علاقمند به هنر نمایش نبود آموزش درست و پایه‌ای برای آنهاست. تعداد کسانی که بتوانند کلاسهای آموزشی را اداره کنند انگشت شمارند و عدم دلسوزی برخی از همین تعداد موجب پایین بودن سطح آموخته‌های هنرجویانیست که بصورت موسمی در بعضی کلاسها شرکت کرده و یا می‌کنند. نازل بودن سطح نمایشهایی که در جشنواره‌های گوناگون به اجرا در می‌آیند و یا در طول سال توسط گروههای خاص به روی صحنه می‌روند موجب شده تا جوانان کم‌دانش و بی‌تجربه با تصویری غلط از آگاهیهای خود بعنوان کارگردان وارد عرصه شوند و متأسفانه متولیان امر هم به عذر بهانه‌دانی به نیروهای جوان و در اصل برای پرکردن لیست‌ها به آنان میدان می‌دهند و حاصل،



تئاتر جوان گیلان در بستر ناامنی!

مسعود بدرطالعی

اجراهاییست که به هیچ وجه توان جلب تماشاگر و ارتقاء هنر نمایش را ندارند.

هر چند گاهی سؤالی تکراری مطرح می‌شود که علل رکود تئاتر چیست؟ و پاسخ‌های تکراری که کمبود متن، نبودن مدیران آگاه و دلسوز، کمبود امکانات و نداشتن ضوابط مدرن و مشخص، مشکلات اساسی تئاتر است. این پرسش و پاسخ اختصاص به قشری خاص از اقشار سنی که دست‌اندرکار تئاتر می‌باشند ندارد اما طرح این سؤال که پاسخگوی نیاز و تقاضای نسل جوان علاقمند به هنر نمایش کیست و چگونه پاسخگوی این تقاضا و نیاز خواهد بود شاید چندان بیراه نباشد.

نوجوانان و جوانان اولین بار در محیط مدرسه و در برنامه مسابقات فرهنگی، هنری معاونت پرورشی آموزش و پرورش به عالم نمایش دعوت می‌شوند. آنان با تشکیل گروهی در واحد آموزشی زیر نظر مربی پرورشی در رقابتی هنری با همسالان خود شرکت می‌کنند و چنانچه مربی پرورشی واحد آموزشی شناخت و

آگاهی از تئاتر و بخصوص تئاتر کودکان و نوجوانان داشته باشد گروه می‌تواند به آگاهیها و شناخت اولیه از هنر نمایش برسد، اما متأسفانه باید گفت اغلب مربیان پرورشی از مقوله نمایش بی‌اطلاع‌اند و گاه نسبت به این هنر اجتماعی به دیده تحقیر می‌نگرند و طبیعی است که حاصل کار این مربیان، تئاتری که ما می‌شناسیم نخواهد بود. البته بسیاری از مواقع آموزشگاهها از انجام این فعالیت سرپا می‌زنند و هر چند که دستورالعملهای صادره از معاونت پرورشی وزارتخانه، مدیران و مربیان پرورشی را موظف به انجام این

فعالیت و فراهم نمودن شرایط اولیه لازم می‌نماید، اما عدم انجام وظیفه مدیران و مربیان موجب هیچ بازخواستی از طرف هیچ مسئولی نمی‌گردد پس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. (اجرای طرح مدرسین تئاتر و بهره‌گیری از اشخاص متخصص کار تئاتر در سطح آموزش و پرورش استان گیلان که از سال ۱۳۶۸ آغاز شد می‌رفت که تحولی در تئاتر آموزشگاهها ایجاد کند اما با نابسامانیهای موجود در برنامه‌ریزی کارشناسی امور فرهنگی، هنری و استفاده از اشخاص غیر متخصص بعنوان مدرس و همچنین کم‌ارزش شمردن کار مدرسین آگاه و دلسوز موجب بی‌حاصل ماندن این جریان گردید.) نوجوانان و جوانانی که در طول چند سال در واحد آموزشی فعالیت می‌کنند و بهر ترتیب از طریق گفت و شنود و مطالعه و ممارست به رشد اولیه دست می‌یابند می‌خواهند که در محیطی بزرگتر دست به تلاش بزنند و اندوخته‌های خود را با تجربیات جدیدتر و بزرگتر اضافه نمایند. متأسفانه در این مرحله عدم وجود گروههای نمایشی منسجم و دارای نظم و نسق که در طول سال دارای برنامه‌های نمایشی باشد و از وجود بازیگران پیش‌کسوت و کارگردانی کارکشته بهره‌گیرند موجب می‌گردد که این عده راه بجایی نداشته باشند.

انجمن نمایش پس از گذشت ۷ سال از

سازمان، نهاد و دستگاهی که می‌خواهد یا پرداختن به هنر نمایش به فرهنگ جامعه خدمت کند، باید در سرلوحه‌ی کار خود برنامه‌ی آموزشی را قرار دهد. آموزش نیروهای جوان علاقمند و مستعد و آموزش توسط افرادی کاربان و دلسوز طی برنامه‌ای منظم.

برخی از دستگاههای دولتی و پاره‌ای از مراکز صنعتی پرداختن به امر ورزش را بطور جدی با استخدام مربیان کارآمد و پرداخت حقوق‌الزحمه‌های بسالا به آنان و اختصاص بودجه‌های قابل توجه برای تدارک امکانات مناسب پی‌گیری می‌نمایند اما همین دستگاههای دلسوز هیچ علاقه‌ای برای پرداختن به فعالیتهای فرهنگی، هنری از جمله تئاتر از خود نشان نمی‌دهند. معاونتهای فرهنگی، هنری این دستگاهها نه شناختی نسبت به این هنر دارند و نه علاقه‌ای در آنان برای پرداختن به این مهم دیده‌می‌شود. استفاده از هنر نمایش در جنگ‌های شادی بصورت نازل و خالی از مفاهیم در خور توجه شاید تنها جایگزین موسیقی مطربی باشد که در گذشته در اینگونه برنامه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

آیا باید تئاتر داشته باشیم آیا تئاتر لازم است؟ آیا تئاتر به ارتقاء کیفیت هیچیک از جوهرات زندگی کمکی می‌کند؟ آیا تئاتر باعث رشد در نگرش افراد جامعه نسبت به مسائل پیرامونش می‌شود؟ آیا باید گروههای تئاتری وجود داشته باشند؟ این گروهها چطور می‌توانند تشکیل شوند؟ آیا این گروهها مورد حمایت دستگاههای متولی تئاتر قرار می‌گیرند؟ باید احساس نیاز به وجود تئاتر در جامعه و متولیان جامعه بوجود آید تا امکان رشد و اعتلاء آن فراهم گردد. جشنواره‌های موسمی و مناسبتی، تشکیل کلاسهای موقتی و نامنظم، دادن فرصت به بی‌مایگان هنر نمایش برای مقابله با آگاهان این هنر، استفاده‌ی غیر فرهنگی از هنر نمایش در جنگ‌های شادی، اجرای یکسویه نمایشهای ویژه و ... راهیست که به قهقرا می‌رود و ما را همچنان از قافله دور می‌دارد تا آنجا که اهل نمایش هم باورشان می‌شود؛ نمایش مرده است.

تأسیس نتوانسته محل تجمع نیروهای کارآمد و توانمند شود تا شاید با بهره‌گیری از نیروهای جوان، نسل جدید هنرمندان تئاتر را تربیت نماید. کارشناسی تئاتر فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کلاسهای آموزشی که در طول سال فعالیت نماید و با آموزش جوانان علاقمند از وجود آنها در برنامه‌های نمایشی خود استفاده نماید، نداشته و کلاسهای فصلی که برنامه مشخصی ندارد بی‌حاصل به پایان رسیده‌است. واحد نمایش حوزه هنری در کنار برگزاری جشنواره‌های سالانه خود برنامه‌ای برای جذب نیروهای جوان علاقمند و آموزش آنان نداشته و ندارد. دیگر سازمانهایی که هر یک می‌خواهند فعالیتی در زمینه تئاتر داشته باشند بجهت عدم شناخت درست از این هنر مردمی و استفاده نکردن از اشخاص آشنا به این هنر راه به جایی نبرده‌اند و گاهی با برگزاری جشنواره‌های تنها به تنظیم آمار و ارائه ارقام بسنده کرده‌اند.

نتیجه‌ی حاصل از وضعیت موجود، وجود نیروهای بالقوه جوانیست که امکان تبدیل بالفعل را نمی‌یابند هر چند که این نیروهای بالقوه سطح آموخته‌هایشان بسیار اندک است و باید در مجامع و مراکزی که متولی هنر نمایش هستند به دانش خود بیافزایند. اصل آموزشی اصلی‌ترین رکن برای انجام هرگونه فعالیت نمایشیست. هر سازمان، نهاد و اداره‌ای که مدعی است از طریق هنر نمایش امکان پیشبرد اهداف فرهنگی بهتری را بدست خواهد آورد و موجب ارتقاء فکری نیروی‌های تحت پوشش خود خواهدگردید، هر

نامه‌ای به زبان گیلکی

عزیز گیله‌واییان! شوما کی، آ گرم‌خانه دودمین شیمی چوماننا وان داریدی، تاجی او سوچ، گیله‌وا، ارسوماسان را نکفه، امی دیلا سیزا کونه، خودا شمه را قوت بده، نانیدی کی چقد شمه را دوعا دانه کونم.

راستشنا بخایید الان به می‌مازم «کتر» یا که «کفگیر»، هر وخت کی من دیل پوری کنم، که: به «کتر» قدیمی بو بوسته زای، آنزناکانی کی من اوشان آمره بجارکار شم خیلی مچه بلندی داریدی، اگر بگم کتر مرا رغشن گیریدا می دیل خیلی گیلکی ره سوچه: وقتی دینم زبان به شه قشنگی کرا چگ پر زنن دره خیلی می‌ره پور به. او پیشانه گرفتاری آن بوکی فقط کوچ زاکانا فارسی یاد داییدی ولی الان پا نهی رشت مین، تی دیل بترکه ایتا جه آجوانان گیلکی گب نزنه، ترا خیال کی تهران مین ایسایی، خابده هوزاکانیدی کی پیلا بوستیدی.

چن سال پیش کی دانشگاه قبول بوسته بوم، دینم، می همکلاسن همه‌تان از دورجیگا آید، اول هر وخت آشن آمره گیلکی گب زینم ایجوری آشن رنگ و رو دولکستی کی من مجبور بوستیم می‌توک و مچه جوما کونم و دکفم به فارسی، اما بازیف بفاستم ویشترأ به ایصطلاح فارسان شه چار دور شینیدی، پختر جه منم گیلکی دانیدی، اما خجالت کشیدی کی گب بزینیدا هن واسی از غیظ اوشان هلماله کس فارسی یا باور نوکودیمی، به ترک و لر و کرد آثرایم گیلکی گب زینم!

من نگم خودانکرده فارسی‌بده، فارسی امی ایفتخاره، هتوکی ترکی و لری و گودی سی شیرینه، امی براران گبه، اما چی ره و ایتا یا داکو چاکونیم بزینم اویتا سر مین؟

شیمی کوچی خاخور

سیما - ن

چند نمونه دلپذیر از فرهنگ از دواج در گیلان

با همکاری: قاسم غلامی کفرودی

خواستگاری در اوشیان

در روستای اوشیان برای مراسم خواستگاری چند روز پیشتر به خانواده عروس اطلاع می‌دادند بعد از آن دو نفر از ریش سفیدهای محل همراه خانواده داماد به خانه عروس می‌رفتند. البته هیچ موقع عروس خودش را نشان نمی‌داد. در شب بله‌برون وقتی که طرفین عروس و داماد تمام مسائل خواستگاری را در میان می‌گذاشتند و سراغ عروس را می‌گرفتند، عروس خود را پنهان می‌کرد و رسم بر این بود که عروس به پشت‌بام بیرون.

در گذشته وقتی که عروس به خانه داماد می‌رفت، با زغال و زرد چوبه بالای در خانه داماد را نقاشی می‌کرد. وقتی کسی به آن خانه می‌آمد و یا از جلوی خانه داماد رد می‌شد می‌فهمید که عروس تازه به خانه آورده‌اند.

اوشیان کلاچای - زهرا یحیی زاده

عروسی در ماشک

در روز عروسی هنگام رفتن به خانه عروس، مادر داماد یک خروس زنده با خود می‌برد البته از قبل برای خروس یک شلوارک می‌دوخت و به خروس می‌پوشاند و یک دستمال هم به دور گردنش می‌انداخت.

اطرافیان داماد وقتی به منزل عروس می‌رفتند به همه مهمانها ناهار می‌دادند. و اگر هم ناهار نبود بعد از ظهر می‌رفتند و بعد از انجام برنامه‌ای کوتاه که مشتمل بر دست افشانی و پایکوبی بود. خانواده عروس بطور جمعی به خانه داماد می‌رفتند. در زمان بردن عروس، یک مرغ از خانه عروس به همراه خروسی که آورده بودند با یک برآمدن به خانه داماد می‌بردند.

هنگامی که عروس را به طرف خانه داماد حرکت می‌دادند و معمولاً دو یا چهار تیر تنگ در می‌کردند، اگر راه دور بود چهار تیر و اگر نزدیک بود به دو تیر اکتفا می‌کردند.

بعد از اینکه عروس را همراه آن برآمدن و مرغ و خروس به خانه داماد می‌بردند مرغ و خروس را

در لانه نگه می‌داشتند و مادر داماد برآمدن را می‌گرفت و عروس را به طرف قبله نگه می‌داشتند و داماد که تا آن زمان در خانه نبود و تا روز عروسی، عروس را ندیده بود می‌آمد و سه عدد پرتقال یا نارنج را که روی برآمدن بود برمی‌داشت و به سوی عروس پرتاب می‌کرد و به اصطلاح محلی نارنج‌زنی می‌کرد و بعد می‌آمد و یک روسری روی سر عروس می‌انداخت و از کنار عروس رد می‌شد. هنگامیکه می‌خواستند عروس را داخل منزل ببرند مادر داماد دو تا مرغ کباب‌شده را از بالای سر عروس با مهارت به طرف حیاط پرت می‌کرد که معمولاً دوستان داماد آنرا می‌گرفتند. زمانیکه عروس داخل منزل می‌شد شلواری بسیار کوچک را که از قبل آماده کرده بود و میخی در وسط آن قرار داشت (این شلوارک معروف به گل میخ بود) با اجازه مادر شوهر خود آن را با هر نیتی که در دل داشت بر سر در اتاق سه بار با سنگ می‌کوبید که در دویار اول سنگ را عمداً به پایین می‌انداخت و دوباره برمی‌داشت و سومین بار آن را بر سر محکم می‌کرد.

روستای ماشک لشت‌نشا - شهر بانو احمدی

خانه باشو

جشن عروسی در خانه داماد است و با خرج پدر داماد برگزار می‌گردد. در روز عروسی، صورت عروس را می‌پوشانند و پس از اجازه پدر داماد، عروس وارد خانه می‌شود و در این هنگام است که پدر داماد در خانه باشو می‌دهد. خانه باشو چیزهایی مثل گاو، گوسفند و یا یک قطعه زمین است که هدیه‌ای است از طرف پدر داماد به عروس.

رضامحله رودسر - کامران توکلی

عروسی در ملاسرا

بعد از اینکه عروس و داماد از آرایشگاه به منزل رسیدند به حیاط منزل می‌روند و اول از همه به دور چاه‌آب چرخ می‌زنند و سکه‌ای به

رسم معمول داخل چاه می‌اندازند که البته قدیمی‌ترها این کار را به دور تشت پر از آبی انجام می‌دادند و پول را که داخل آب تشت ریخته شده بود به آرایشگر می‌دادند. قدما را عقیده بر این بود که با گردش به دور چاه‌آب، روشنی و زندگی سالمی برای نوعروسان در راه است.

بعد از اینکه زوج به داخل حیاط خانه می‌آمدند مادر عروس در حالیکه در دستانش ملاقه یا لیوان داشت مشغول پایکوبی می‌شد و این کار را تا شکسته شدن لیوان و ملاقه ادامه می‌داد.

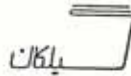
ملاسرای شفت - بهروز مهدی زاده

خواستگاری در قاضی محله لاهیجان

یکی از برنامه‌هایی که در مراسم خواستگاری در گذشته انجام می‌شد این بود که کسانی را که از طرف داماد برای خواستگاری می‌آمدند و صحبت می‌کردند اگر خانواده عروس تمایل نداشتند کفش یکی از کسانی را که به داماد نزدیکتر باشد با فاصله کمی دور می‌انداختند که این نشان عدم رضایت آنها بود ولی اگر کفشها را مرتب می‌گذاشتند نشانه این بود که به این وصلت راضی هستند.

اگر در مسیر راه خانه داماد به نهر آبی می‌رسیدند عروس می‌ایستاد و می‌گفت که باید «لگابند» مرا به من بدهید تا به حرکت ادامه دهم. (لگابند در اصطلاح محلی لگابنده یا لگبند عبارت بود از آن چیزی که پدر داماد قبل از وارد شدن عروس به خانه داماد به عنوان هدیه به عروس می‌داد که عموماً عبارت بود از یک اتاق، باغ، حیواناتی مثل گاو، گوسفند و ...) و در این میان پدر داماد در بین مردم یک چیزی را به عنوان هدیه به عروس خود می‌بخشید و گاه به اصرار حضار در همانجا قول خود را مکتوب کرده و دست عروس می‌داد.

روستای قاضی محله لاهیجان - مجید ابراهیم‌نژاد



چند کتاب سودمند از « نشر گیلکان »

برای جوانان گیلانی

که با گذشته خویش آشنا شوند، حال خود را دریابند

و آینده‌شان را بسازند

<p>نامهها و نامداران گیلان</p> <p>جهانگیر سرلیپ‌پور</p>	<p>خوبینه‌های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران)</p> <p>محمود پاینده‌انگرووی</p>
--	--

<p>ویژه‌گیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی</p> <p>جهانگیر سرلیپ‌پور</p>	<p>فرمانروایان گیلان</p> <p>ل. ه. رابینو</p> <p>۳۳-۳۴</p> <p>ترجمه م. به‌پاکامی و دکتر دانی</p>
---	--

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری
نشانی پستی: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۲۱۶۳۵، نشر گیلکان

آبیدورا

برگ درخشان استراحت ماهانه گیله‌وا (یکت‌ساله)

(کتابخانه بزرگ، سری، و پژوهشی شمال ایران به رفتهای مبتنی و فخری)

نام خانوادگی: _____ نام: _____

سرس: _____ نشانی: _____

منازل شهر: _____ خیابان: _____

کوپه: _____ شماره: _____ کد پستی: _____ شهر: _____

ایرستان، _____ فرستاده شود

لطفاً فرم بالا را به‌دقت پر کنید و همراه پیش‌پرداخت به مبلغ ۱۰۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره (۸۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۵۰۸، پلاک ۱۱، رشت، به نام مدیر مجله آبیدورا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۲۱۶۳۵ - ۲۱۶۳۵) ارسال کنید.

- حق اشتراک داخل کشور ۱۵۰۰۰ تومان
- اروپا ۴۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۵۰۰۰۰ ریال
- سوره مطبوعه و سایر مجله‌های ماهیانه (شش‌موی ماهی) ۳۵۰۰۰ ریال

نوشت افزار معرفت

مرکز توزیع لوازم التحریر، اداری، مهندسی و بورس انواع آلبوم چسبی و شیر چسبی و زدن‌ها و طرح‌های متنوع

آدرس: رشت - بازار کتاب‌فروشیها، نوشت افزار معرفت
تلفن ۳۵۶۷۸ «زیبالی»

شماره‌های گذشته گیلورا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی - تلفن ۲۵۲۲۸

جای: گیاه‌خزان نابذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی

